

## انقلاب سفید

شاه ابتهاج را قبول داشت، هر چند معنای پیامدهای موضع او را به درستی در نمی‌یافت. ذهن شاه متوجه چارچوب سیاسی جامعی بود که در آن برنامه‌ریزی اقتصادی رکنی مهم به شمار می‌آمد ولی لازم بود تابع مقتضیات سیاست او باشد. ابتهاج نظام برنامه‌ریزی را چارچوبی تلقی می‌کرد که سیاست باید با توجه به آن ارزیابی می‌شد. از نظر او، همه چیز تابع برنامه‌ریزی بود. خداداد فرمانفرمایان، رئیس دفتر اقتصادی، می‌گفت رویکرد او "رویه شکافی"<sup>۱</sup> بود. برنامه در یک کفه بود و بقیه چیزها در کفه دیگر. همه چیزهای خوب در برنامه و سازمانی بود که آن را حمایت می‌کرد. بقیه چیزها تنبلی، فساد و نادانی بود. وزارتخانه‌ها میل به مشارکت داشتند. ابتهاج اظهار می‌کرد که آنها تا زمانی که آگاه، کارآمد و درستکار نشده‌اند حق مشارکت ندارند. تناقض در اینجا بود که آنها باید با فراگیری در عمل تمام آن خصلت‌ها را به دست می‌آوردند.

ابتهاج مانع از رشد هر نوع گرایش به عدم تمرکز می‌شد. در جریان تدوین برنامه دوم توسعه (۱۳۴۱-۱۳۳۵)، از خوزستان کمیسیونی متشکل از استاندار، دو سناتور<sup>۲</sup>، و چند نماینده مجلس با نقشه‌ای بزرگ از این استان به همراه برنامه‌ای

۱. رویه شکافی (the wedge approach). غلام رضا افخمی، برنامه‌ریزی عمرانی و تصمیم‌گیری سیاسی،

مصاحبه با منوچهر گودرزی، خداداد فرمانفرمایان، عبدالمجید مجیدی، بتسدا، بنیاد مطالعات ایران، ۱۹۹۹..

۲. استاندار سپهبد کمال بود، و سناتورها نظام‌السلطنه مافی و مصدق‌الدوله ناصری

برای توسعه خوزستان که مایل بودند برای تصویب به مجلس ببرند، در دفتر او حاضر شدند و درخواست پشتیبانی کردند. این برنامه خواستار تخصیص ۷ درصد درآمد نفت به توسعه خوزستان بود. ابتهاج با هیچ کدام از درخواست‌ها موافقت نکرد و گفت: "هدف من برنامه جامع و هماهنگ توسعه برای تمام کشور است."<sup>۳</sup> چند سال پیش از این، در تابستان سال ۱۳۲۹، رزم‌آرا، نخست وزیر، برنامه‌ای اقتصادی را پیشنهاد کرده بود که به موجب آن دولت مرکزی پولی را یکجا به استان‌ها تخصیص می‌داد و استاندار و شورایی از رهبران محلی تصمیم می‌گرفتند آن وجه برای کدام طرح‌های توسعه خرج شود. ابتهاج به شدت با این طرح مخالفت کرده بود و به ظاهر موفق هم شده بود.<sup>۴</sup> حرف‌هایی که او به استاندار خوزستان و دیگر نمایندگان زده بود بر اساس همان منطق بود، با این تفاوت که اکنون او تصمیم گیرنده بود. نمایندگان خوزستان، ناامید و دل‌سرد، دفتر او را ترک کردند. پس از آن در ایران برنامه‌ریزی در مرکز شکل گرفت، و برنامه‌ها متمرکز تدوین، اجرا، و نظارت شد.

ابتهاج گرفتاری دیگری هم برای شاه درست کرد. مدیریت خوب بدون مدیران خوب ممکن نبود و ایران، تا آنجا که او می‌دانست، به شدت تهی از مدیران خوب بود. پس ابتهاج برای یافتن افرادی که بتوانند به آغاز موفقیت‌آمیز کار سازمان او کمک کنند، به غرب، و به‌ویژه به ایالات متحده، رو آورد. او دوستانی مهم داشت، از جمله یوجین بلک (Black)، رئیس بانک جهانی، که به او کمک کرد تا برای مدیریت طرح‌های صنعتی و همچنین طرح‌هایی که به وی به ارث رسیده بود - سدها، جاده‌ها، تأسیسات بندری و غیره - افرادی صالح پیدا کند. بلک چند تن از متخصصانی را که با بانک جهانی کار کرده بودند نزد او

۳. ابتهاج، پیشین، جلد ۱، ص. ۳۷۵.

۴. همان. ص. ۲۳۹.

فرستاد و با دیوید لیلینتال<sup>۵</sup>، رئیس سازمان عمران و منابع، و مدیر پیشین سازمان دره تنسی، هم صحبت کرد. ابتهاج و لیلینتال در پاییز ۱۳۳۴ و در زمانی که هر دو در اجلاس سالانه بانک بین‌المللی و صندوق بین‌المللی پول حضور داشتند، با هم ملاقات کردند. لیلینتال به کار ابتهاج در ایران ابراز علاقه و ابتهاج او را دعوت کرد تا برای بررسی دورنمای توسعه خوزستان به ایران بیاید. طرح آبیاری خوزستان از زمان نخست وزیری قوام آغاز شده بود اما پس از مخالفت شرکت نفت ایران و انگلیس به دلیل مغایرت آن با منافع این شرکت، آن طرح متوقف شده بود. مخالفت شرکت نفت ایران و انگلیس جلوی پشتیبانی دولت بریتانیا از این طرح را گرفت و در نتیجه وجهی هم که بنا بود بانک هامبروز انگلستان در اختیار بگذارد فراهم نشد.<sup>۶</sup> ابتهاج فرصت جدیدی برای آغاز دوباره این طرح می‌دید و از نظر او لیلینتال بهترین نامزد برای انجام این کار بود. اما در ایران از این فکر استقبال نکردند. مقامات ایرانی لیلینتال را نمی‌شناختند، هر چند به گفته ابتهاج "شاه، برعکس وزرایش که حتی اسم لیلینتال را هم نشنیده بودند، با شهرت او آشنا بود" و از تصمیم ابتهاج پشتیبانی کرد.<sup>۷</sup> لیلینتال و همکارش گوردون کلاپ<sup>۸</sup> به تهران آمدند و یکی از بزرگ‌ترین طرح‌هایی را که تا به آن روز در ایران مطرح شده بود، آغاز کردند.

برای شاه توسعه خوزستان در اولویت قرار گرفت. او از روش لیلینتال خوشش آمده بود، به ویژه از این که به ابتهاج گفته بود اگر به نظر متخصصان گوش کرده بود طرح عمران دره تنسی هرگز کاری از پیش نبرده بود. در ایران هم نظر متخصصان نسبت به بازدهی و سودآوری این طرح خوش‌بینانه نبود:

---

5. David Lillienthal

۶. ابتهاج، پیشین، ص. ۳۷۴.

۷. همان، ص. ۳۸۴-۳۸۵.

8. Gordon Clapp

منتقدان هشدار می‌دادند که زمین و آب بیش از اندازه شور، هوا بیش از حد داغ و مرطوب و هزینه‌ها بی‌اندازه زیاد است. نظر لیلیتال این نبود. او می‌گفت این بهترین منطقه برای بهترین طرح است. او فقط به حمایت مالی و سیاسی نیاز داشت که ابتهاج تا سر حد ممکن در اختیار او گذاشت. شور و شوق او نسبت به کار لیلیتال و کلاپ تقریباً حد و مرزی نداشت. به نظرش می‌آمد لیلیتال برای هدفی مهم‌تر به ایران آمده است. خود لیلیتال در خاطراتش می‌نویسد که ساختن یک سد دیگر برای او کششی نداشت. او در ایران کاری می‌کرد که امیدوار بود زندگی مردم را متحول کند<sup>۹</sup>، و دستاورد آن مهم‌تر از آن بود که او به سخنان متخصصان گوش دهد. در اینجا افق فکری او با ابتهاج یکی بود که یکبار سر برک نپ<sup>۱۰</sup>، متخصص بانک بین‌المللی، که به او درباره فشارهای تورم‌زای ناشی از هزینه‌های هشدار داده بود، فریاد زده بود اگر به حرف اقتصاددانانی گوش کنیم که یکسره درباره هر کاری به ما هشدار می‌دهند، نمی‌توانیم مملکت را بساریم<sup>۱۱</sup>، افق فکری او با شاه هم یکی بود، که شاید در پی آموزش‌های ابتهاج به این نتیجه رسیده بود که "بهترین اقتصاددانان کسانی هستند که هرگز درس اقتصاد نخوانده‌اند."<sup>۱۲</sup>

طی سال‌ها ابتهاج تقریباً تمام کسانی را که برای دولت کار می‌کردند، رنجاند. همه از اختلاف او با زاهدی خبر داشتند. او اوضاع را برای حسین علا، جانشین زاهدی، که دوست دیرین خودش بود، و همچنین برای منوچهر اقبال، جانشین علا، دشوار کرد. ولی نمی‌توانست این وضع را تا ابد ادامه دهد. علا در

۹. غلام رضا افخمی، *عمران خوزستان*، مصاحبه با عبدالرضا انصاری، حسن شهمیرزادی، احمد علی احمدی، بتشدا، بنیاد مطالعات ایران، ۱۹۹۴، ص. ۲۴.

10. Burke Knapp

11. David E. Lillienthal, *Journals*, 4: 179-181.

۱۲. مصاحبه درباره پاسخ به تاریخ، مصر، ۱۹۸۰

روز ۱۴ فروردین ۱۳۳۶ استعفا داد و به سمت وزیر دربار منصوب و جانشین دکتر منوچهر اقبال شد، که او هم به نوبه خود نخست وزیر و جانشین علا شد. اقبال هم دوست ابتهاج بود هر چند مناسبات ابتهاج با اقبال به اندازه علا صمیمانه نبود. ابتهاج به اقبال گفت: "اگر من جای شما بودم با توجه به وضع سازمان برنامه و اختیاراتی که به مدیرعامل سازمان برنامه داده شده است، نخست‌وزیری را قبول نمی‌کردم. ولی شما با علم به این مطلب نخست‌وزیری را قبول کرده‌اید و امیدوارم به دوستی ما لطمه نزنند."<sup>۱۳</sup> اقبال قول داد از ابتهاج حمایت کند ولی در مجلس اعلام داشت که وجود دولتی در دولت را تحمل نمی‌کند. او به ابتهاج، که به این اشاره‌ها اعتراض کرده بود، گفت منظور او وزرایش، از جمله یکی از آنها یعنی جعفر شریف امامی است، که بلای جان ابتهاج شده بود. شریف امامی تحصیلکرده آلمان و وابسته به روحانیت، رئیس یکی از لژهای مهم فراماسونری، در سیاست خشن، و از نظر حرفه‌ای بلندپرواز بود. حوزه فعالیت‌های او در صنعت و معدن با فعالیت‌های ابتهاج تداخل داشت. خیلی طول نکشید که آنها با هم درگیر شدند و سرانجام جوش و خروش ابتهاج در حضور سفیر امریکا باعث شد شاه طرف دولت را بگیرد.

در بهمن ماه سال ۱۳۳۷، دریاسالار آرتور دابلیو ردفورد<sup>۱۴</sup>، رئیس پیشین ستاد مشترک نظامی، و جرج مک‌گی، سفیر پیشین و معاون وزارت امور خارجه آمریکا، در حال بازدید از ترکیه، ایران و پاکستان بودند تا به بررسی کمک نظامی آمریکا به این کشورها بپردازند. در ایران آنها به بازدید سازمان برنامه آمده بودند و در آنجا ابتهاج آنها را به خاطر مسائل مربوط به سیاست نظامی‌شان در ایران به شدت سرزنش کرد. به گفته خداداد فرمانفرمایان که در آن جلسه حضور داشت،

۱۳. ابتهاج، پیشین، ص. ۴۳۰.

ابتهاج از کوره در رفت و گفت: "ایران احتیاج به توسعه اقتصادی دارد نه کمک نظامی." <sup>۱۵</sup> و "چنان مشت محکمی روی میز زد که آن طرف میز تکان خورد. آدمیرال ردفورد، متوحش و برافروخته شده بود و نمی دانست چه بگوید." <sup>۱۶</sup>. ظاهراً این آخرین تلنگری بود که طاقت شاه را تمام کرد. البته شاه از آنچه رخ داده بود باخبر شد. فرمانفرمایان معتقد بود که امریکایی‌ها آنچه را پیش آمده بود به سفیر خود گزارش داده و او هم دربار را باخبر کرده بود. چند روز بعد، ۲۲ بهمن ۱۳۳۷، اقبال، نخست وزیر، لایحه‌ای را با قید دو فوریت به تصویب مجلس رساند که به موجب آن اختیارات و مسئولیت‌های مدیر عامل سازمان برنامه به نخست وزیر منتقل می‌شد. <sup>۱۷</sup>

ابتهاج در جلسه‌ای با مدیران خود خبر تصویب آن لایحه را در مجلس شنید. خسرو هدایت، معاون او، وارد اتاق شد و خبر را در گوشش گفت. ابتهاج، همان طور که داشت از جا بر می‌خاست و پرونده‌ای را می‌بست که جلوی رویش روی میز بود، گفت: "خواهش می‌کنم مرا ببخشید. جلسه تمام شد." کمی بعد در همان روز به فرمانفرمایان گفت: "من سه بار استعفا داده‌ام. چرا آنها مرا مثل یک سگ بیرون می‌اندازند؟" <sup>۱۸</sup> ابتهاج، سوار بر اتومبیلی که او را به خانه می‌برد، گزارش تصویب "ماده واحده" را در مجلس نوزدهم، از رادیو شنید. "وقتی اقبال متن لایحه را خواند همه احسنت احسنت گفتند و یک نفر نبود در آن جلسه از من طرفداری کند یا از من دل خوشی داشته باشد." <sup>۱۹</sup>

۱۵. فرمانفرمایان، در افخمی، پیشین، ص. ۱۴۴.

۱۶. همان.

۱۷. روزشمار، ۲: ۹۵.

۱۸. فرمانفرمایان در افخمی، پیشین، ص. ۱۴۳.

۱۹. ابتهاج، پیشین، ص. ۴۴۶.

\*\*\*

دوره مجلس نوزدهم در روز ۱۸ تیر ۱۳۳۹ پایان یافت. مدتی بود که شاه نظامی دو حزبی را برپا کرده بود و اکنون قول انتخابات آزاد می‌داد. اسدالله علم، فرد مورد اعتماد شاه و رهبر حزب مردم که نقش جناح مخالف را داشت، شکست حزب دولتی ملیون را در آینده‌ای نزدیک اعلام کرد. علم که ردای رهبر مخالفی "واقعی" را به تن کرده بود، در هر فرصتی از دولت انتقاد می‌کرد، از جمله در سخنرانی برای انجمن دانشجویان ایرانی در کالیفرنیا شمالی که در دانشگاه کالیفرنیا در برکلی گرد آمده بودند، اقبال و دولتش را ناتوان و گمراه خواند.<sup>۲۰</sup> ولی تمام قضیه همین نبود. نامزدی کندی برای ریاست جمهوری به جناح چپ و جبهه ملی در حال احتضار حیاتی دوباره بخشیده بود و جبهه ملی در ۲۸ تیر ۱۳۳۹، روزی که شاه فرمان انتخابات مجلس بیستم را صادر کرد، جبهه ملی دوم را از نو پی نهاد. اقبال هدف حملات جمعی گروهی از مخالفان قرار گرفت. دولتش تلاش کرد انتخابات را "کنترل" کند ولی از نظر سیاسی در تظاهرات خیابانی و از نظر حقوقی در دادگاه‌ها به چالش طلبیده شد. در روز ۱۲ مرداد، سیاستمداران کهنه‌کار و مصممی مانند مظفر بقایی و حسین مکی در دادگاه برای ابطال انتخابات تهران به دلیل تقلب اقامه دعوی کردند. همان روز علی امینی و اسدالله علم انتخابات را معیوب‌ترین و نادرست‌ترین انتخاباتی نامیدند که تا آن روز در ایران برگزار شده است. در روز ۱۴ مرداد شاه اعلام کرد که از این انتخابات "ناراضی" است. در روز ۱۶ مرداد اقبال استعفا داد و دو روز بعد شاه از نمایندگان مجلس جدید خواست آنها هم استعفا بدهند زیرا "بی‌تردید احزاب و نمایندگان آنها مایل بودند از حداکثر اعتماد و احترام مردم برخوردار

۲۰. نگارنده به عنوان رئیس انجمن در آن جلسه میهماندار بودم.

باشند.<sup>۲۱</sup> که معنای تلویحی آن این بود که در حال حاضر از چنین اعتماد و احترامی برخوردار نیستند.

دولتی که جانشین دولت اقبال شد بهتر از عهده امور بر نیامد. فکر دولت جدید ایالات متحده که ریاست آن با "مردی جوان و فعال" بود که از نسل نومی آمریکایی‌هایی سخن می‌گفت که دموکراسی را برای دنیا به ارمغان می‌آوردند، مخالفان شاه را در حوزه سیاسی - از حزب توده دست چپی گرفته تا جبهه ملی نو و مذهبیون دست راستی - به جنب و جوش در آورد. انتخابات مجلس برای جایگزین کردن مجلس مورد ایراد، به بهانه‌ای برای تظاهرات علیه جعفر شریف امامی، نخست وزیر، دولت وی و انتخابات بدل شد. در روز ۱۲ بهمن ۱۳۳۹، چند عضو جبهه ملی در سنا بست نشستند و درخواست انتخابات آزاد کردند. روز بعد دانشجویان دانشگاه تهران برای تظاهرات به خیابان‌ها آمدند و این تظاهرات چند روز ادامه یافت. در روز ۲ اسفند شاه مجلس جدید را گشود و در این مراسم دستاوردهای کشور را در دوره مجلس نوزدهم برشمرد و به گام‌های بلندی اشاره کرد که برای زیربنای توسعه صنعتی کشور برداشته شده است. او گفت مجلس جدید کارهای زیادی باید انجام دهد زیرا کشور در حال پیشروی است. اما ناآرامی دانشجویی تا دو روز پس از افتتاح مجلس ادامه یافت، دانشجویان دانشگاه تهران کلاس‌ها را تعطیل کردند و به تظاهراتی شدید علیه شریف امامی، نخست وزیر، و منوچهر اقبال، رئیس پیشین دانشگاه، پرداختند و در این تظاهرات اتومبیل اقبال را آتش زدند و این باعث شد پلیس به محوطه دانشگاه وارد شود و شورای دانشگاه را وادار به تعطیل دانشگاه کند. این ناآرامی، هر چند قابل پیش‌بینی بود، شاه را منفعل کرد. شاه در مصاحبه‌ای با واشنگتن

۲۱. گاهنامه، ۳: ۱۱۱۰-۱۱۰۹؛ روزشمار، ۲: ۱۱۱.



پست گفت: "ایران از ثبات سیاسی برخوردار است... نظام فئودالی دارد از میان می‌رود. ولی ما باید بدانیم که نمی‌توانیم تمام عوامل دموکراسی را یک روزه به وجود آوریم. من دارم محیطی به وجود می‌آورم که دموکراسی می‌تواند در آن رشد کند." آتش ناآرامی که پس از بسته شدن دانشگاه فروکش کرده بود، پس از بازگشایی دانشگاه در روز ۱۴ فروردین ۱۳۴۰ دوباره شعله‌ور شد. در روز ۱۲ اردیبهشت، آموزگاران اعتصاب کردند و جلوی مجلس گرد آمدند و درخواست حقوق بیشتر کردند. پلیس شلیک کرد و یکی از معلمان به نام عبدالحسین خانعلی به ضرب گلوله‌ای که بی‌هدف شلیک شده بود، از پا در آمد. شریف امامی در مجلس استیضاح شد و استعفای خود را تقدیم کرد. شاه نخست از پذیرفتن آن خودداری کرد ولی در پی پافشاری نخست وزیر با اکره استعفای او را پذیرفت. روز بعد، ۱۵ اردیبهشت، شاه علی‌امینی را به سمت نخست‌وزیری منصوب کرد.

\*\*\*

علی‌امینی سوگلی شاه نبود. او نوه یکی از شاهان قاجار، داماد یکی از نخست‌وزیران قاجار، از نزدیکان قوام و مصدق و بسیار بلندپرواز بود - از نوع کسانی که پدر شاه او را از آنها برحذر داشته بود. از سوی دیگر، امینی باهوش، صمیمی و باتدبیر بود. او می‌دانست با خاندان سلطنتی چگونه رفتار کند و با رفتار درخور و احترام‌آمیز خودش را در دل شاه جا می‌کرد. در عین حال او مورد توجه امریکا بود و این در نظر شاه هم امتیازی به شمار می‌آمد و هم تهدیدی. امینی در مذاکره برای توافقنامه مربوط به کنسرسیوم مهارت‌زیادی از خود نشان داده و در میان مقامات امریکایی محبوب شده بود، و به همین دلیل و به دلیل

ویژگی‌های دیگری که داشت خودش را نامزد نخست وزیری می‌دانست و این خواسته بلندپروازانه را پنهان نمی‌کرد.

در نیمه دوم نخست وزیری علاء، امینی به سمت سفیر ایالات متحده منصوب شد و تا اسفند ۱۳۳۶ در آن سمت باقی ماند. در ایالات متحده او با جان فاستر دالس، وزیر امور خارجه آن کشور، رابطه‌ای نزدیک و با جان اف. کندی، که در آن زمان سناتور ماساچوست بود، رابطه‌ای دوستانه برقرار کرد.<sup>۲۳</sup> او را به ایران فرا خواندند زیرا به موجب اسناد به دست آمده درباره کودتایی که ادعا شده سرلشکر قرنی، رئیس رکن ۲ ارتش، طراحی کرده بود، امینی را برای نخست وزیری در نظر گرفته بودند. شاه خشمگین شد، نه آن قدر نسبت به امینی، که معلوم شد فعالانه در این برنامه مشارکت نداشته است، بلکه نسبت به قرنی، که در مورد او به اعضای دولت گفت من او را برای مقامات بالاتر در نظر گرفته بودم.<sup>۲۴</sup> امینی این پیشنهاد را هم داده بود که بخشی از درآمدهای کشورهای تولیدکننده نفت، برای کمک به کشورهای فقیر جهان سوم به بانکی بین‌المللی سپرده شود تا با نظارت بین‌المللی هزینه گردد.<sup>۲۵</sup> شاه و دولت ایران به هیچ رو حاضر به پذیرش این پیشنهاد نبودند (در دهه ۱۳۵۰ شاه قرار و مداری شبیه به این را، مشروط به نظارت خودش، پیشنهاد کرد). در نتیجه علیقلی اردلان، وزیر امور خارجه، امینی را به ایران فرا خواند. امینی چند ماهی در فرانسه ماند تا آبها از آسیاب بیفتد و سپس در حالی که خودش را نامزد نخست وزیری می‌دانست به ایران بازگشت.

۲۳. جواد منصوری، تاریخ قیام پانزده خرداد به روایت اسناد، جلد ۱، اسناد ۱/۴۹ و ۱/۵۰ و ۱/۵۱.

۲۴. روزشمار، ۲: ۸۵-۸۴؛ همچنین نگاه کنید به بنیاد مطالعات ایران، برنامه تاریخ شفاهی، مصاحبه با ناصر

ذوالفقاری

۲۵. همان.

با پایان گرفتن دهه ۱۳۳۰ بیش از پیش روشن شد که جان اف. کندی برای ریاست جمهوری در انتخابات شرکت می‌جوید و هر چه این احتمال افزایش یافت تب سیاسی بیشتر تهران را فرا گرفت. شهرت امینی به دوستی با خانواده کندی به شایعه نامزدی وی دامن زد. گفته می‌شد که بناست امینی، جناح چپ و جبهه ملی در انتخابات به هم بپیوندند، ولی این ائتلاف عملی نشد. امینی چنین استدلال کرد که شاه چنین ائتلافی را بر نمی‌تابد و اگر شاه با او مخالفت کند، موفق نمی‌شود. او از دولت‌های اقبال و پس از آن شریف امامی انتقاد می‌کرد در حالی که در پی جلب نظر موافق شاه بود و به دیگران چنین القا می‌کرد که شاه از نامزدی وی برای نخست وزیری حمایت می‌کند. طی سالیان و حتی زمانی که در ایالات متحده سفیر بود تماس خود را با دوستان و هوادارانش که با آنها دوره داشت، حفظ کرده بود.<sup>۲۶</sup> اکنون او همچنین در پی تماس با گروه‌های دیگر، از جمله فن‌سالاران تحصیلکرده آمریکا در دولت و در بخش خصوصی بود، به ویژه گروهی از آنان که همکار و یار یکدیگر در سازمان برنامه و آشکارا در مسیر ایفای نقش‌های اجرایی و سیاسی مهمی در سال‌های آتی بودند.<sup>۲۷</sup> رابط اصلی او با این گروه خداداد فرمانفرمایان، دوست و خویشاوند او، بود که در آن زمان ریاست دفتر اقتصادی سازمان برنامه را بر عهده داشت.

شاه بعدها به چند مناسبت گفت آمریکا امینی را به او تحمیل کرد. شاید دولت کندی مایل بود که امینی نخست وزیر شود اما گمان نمی‌رود این را به شاه

---

۲۶. روزشمار، ۲: ۸۵-۸۴. همچنین نگاه کنید به بنیاد مطالعات تاریخ شفاهی ایران، مصاحبه با ناصر ذوالفقاری، مصاحبه‌گر فرخ غفاری، ۸/۱۳۶۸ (۱۹۸۹)، صص. ۳۴-۳۵؛ امیر هوشنگ عسگری، *راه زندگی*، شماره ۴۵۵، ۶۸/۸/۱۲، صص. ۳۴-۳۵.

۲۷. مجیدی در افخمی، *برنامه‌ریزی عمرانی و تصمیم‌گیری سیاسی*، پیشین، صص. ۲۵۴-۲۵۲. همچنین گفتگو با منوچهر گودرزی، یکی از اعضای برجسته این گروه.

گفته باشد.<sup>۲۸</sup> توجیهی منطقی درباره این احساس شاه شاید این باشد که او بر اساس مجموعه‌ای از عوامل داخلی و بین‌المللی به این تمایل مقامات امریکا پی برده بود. عامل اصلی شاید این بود که شریف امامی به شاه گفته بود مقامات امریکا عامل ناآرامی‌های منجر به مرگ خانعلی و خواهان استعفای او بوده‌اند.<sup>۲۹</sup>

\*\*\*

جان کندی خیلی از شاه خوشش نمی‌آمد؛ از سوی دیگر آن قدر سرگرم کارهای دیگر بود که زیاد نمی‌توانست دغدغه شاه را داشته باشد. همان گونه که دین راسک، وزیر امور خارجه او، گفته است: "در آن دوره ایران درگیر بحران مهمی نبود. فراموش نکنید که دوران هزار روزه کندی شامل روزهایی به شدت بحرانی بود: بحران برلین در سال‌های ۱۳۴۰ و ۱۳۴۱ (۱۹۶۱ و ۱۹۶۲)، و بحران موشکی کوبا و تصمیم‌گیری‌های مهم در مورد ویتنام. ایران در آن گونه موقعیت‌های بحرانی قرار نداشت، نقش مهمی هم بازی نمی‌کرد. پرزیدنت کندی اشتباهی سیری‌ناپذیر در مورد اطلاعات داشت و به تمام امور در جریان علاقه زیادی نشان می‌داد، اما چندان توجهی به رخدادهای ایران نداشت."<sup>۳۰</sup>

پنج ماه از دوره ریاست جمهوری کندی می‌گذشت که وی در وین با نیکیتا خروشچف دیدار کرد، دیداری که نتیجه مطلوبی برای کندی نداشت. شایع است که در وین خروشچف به کندی گفته بود که ایران برای انقلاب آمادگی دارد و بزودی به دامان اردوگاه سوسیالیست می‌افتد. گفته می‌شود این هشدار، که

---

28. FISOHA/OHRO, Interview with Dean Rusk Interviewer William Burr, Athens, Georgia, May 23, 1986, [from now on Rusk], p. 12.

۲۹. شاه، مصاحبه در مصر، ۱۳۸۰/۵/۲۷، # ۳.

30. Rusk, Op. Cit; 1:10

خروشچف به منظور محک زدن رئیس جمهور جوان ایالات متحده مطرح کرده بود، به شدت کندی را نگران کرد و باعث شد به فکر ایران و شاه بیفتد. اگر چنین باشد راسک متوجه این نکته نشده است. "من در آن گفتگوها در وین حضور داشتم و نگران لحن خشن خروشچف در التیماتومی بودم که درباره برلین به پرزیدنت کندی داد و به نظر می‌رسید تصور می‌کند به نوعی می‌تواند پرزیدنت جوان ایالات متحده را مرعوب کند. ولی صادقانه باید بگویم که به یاد نمی‌آورم ایران در آن گفتگوها نقشی چنان مهم داشته است." <sup>۳۱</sup> شایعات مربوط به اظهارات خروشچف که آن را به والٹ روستو <sup>۳۲</sup>، مشاور کندی در امور امنیت ملی، نسبت می‌دهند، تا حدودی هم اساس باور کردن این حرف است که کندی امینی را به شاه تحمیل کرده بود. از نظر راسک چنین احتمالی وجود نداشت: "برای من شگفت‌آور است که بشنوم ما تلاش کرده‌ایم به شاه توصیه یا او را تشویق کنیم که این یا آن فرد را نخست وزیر کند... ما خواستار اصلاحات اقتصادی و اجتماعی بودیم و داشتیم او را به انقلاب سفید تشویق می‌کردیم. ولی تصور می‌کنم توصیه‌های ما نمی‌توانست از حد و حدودی فراتر رود. چیزهایی از قبیل گزینش نخست وزیر اصولاً فراتر از توان ما بود." <sup>۳۳</sup>

به هر حال، کندی، به هر دلیلی، برای نخستین بار در دوران حکومتش کار-گروهی ویژه را به سرپرستی فیلیپس تالبوت <sup>۳۴</sup>، مأمور بررسی وضع ایران کرد. در سال ۱۳۴۰ تالبوت، به توصیه دین راسک و چستر بولز <sup>۳۵</sup>، به سمت معاون وزیر امور خارجه در امور خاور نزدیک و جنوب آسیا منصوب شده بود. حوزه فعالیت او از کشورهای عرب، و اسرائیل و ترکیه و ایران و افغانستان و شبه قاره شروع

31. Rusk, Ibid; p.11.

32. Walt Rostow

33. Rusk, Op. Cit, p. 12.

34. Philips Talbot

35. Chester Bowles

می‌شد و تا سریلانکا، که در آن زمان سیلان نام داشت، ادامه می‌یافت. تالبوت نماینده برداشتی جدید در دوره‌ی کندی بود هر چند خودش پیش از این ارتباط چندانی با کندی‌ها نداشت. این فکر جدید، به شکلی کم و بیش گنگ، این بود که دولت آیزنهاور بیش از حد به شاه نزدیک شده و به شکلی نسنجیده خود را درگیر شاه و مسائل رژیم او کرده و زمان آن فرا رسیده است که این رابطه را از دیدی نو بررسی کنند. نظر کندی‌ها نسبت به شاه همان دید انتقادی لیبرال‌ها نسبت به رهبران جهان سوم بود که در جبهه‌ی بی‌طرف نمی‌ماندند. نگرش آنها نسبت به شاه بیشتر جنبه‌ی سلیقه‌ای داشت تا اینکه از مجموعه‌ای از خط‌مشی‌ها و آموزه‌های سیاسی خاص سرچشمه بگیرد. شکل‌گیری سیاست خارجی ایالات متحده در شورای امنیت ملی، وزارت خارجه، وزارت دفاع، سازمان سیا و کنگره همواره بر اساس توافق همگانی نبود و بنابراین منعکس‌کننده‌ی موضعی منسجم هم نبود که کشورهایی که آماج آن بودند بتوانند با اطمینانی منطقی آن را تشخیص دهند. شاه هم ناگزیر بود بر اساس گمانه‌زنی‌های خود تصمیم بگیرد. گروهی از مقامات امریکا هوادار آن بودند که ارتش را به مناسبات ایران و ایالات متحده باشد تا از این راه ضرورت‌های امنیتی ایالات متحده، از جمله مجموعه‌ای از ملاحظات از کنترل خلیج فارس گرفته تا امنیت ایستگاه‌های استراق سمع و کنترل‌کننده‌ی حرکت‌های استراتژیکی و حرکت‌های تاکتیکی نظامی شوروی، تأمین شود. گروهی دیگر توسعه‌ی اجتماعی و اقتصادی را هدف اصلی می‌دانستند و بر آن تأکید می‌کردند، که به معنای گرایش بیشتر به مداخله در سیاست‌ها و خط‌مشی‌های داخلی شاه، از جمله حقوق بشر و دموکراسی، بود.<sup>۳۶</sup> این گرایش‌ها، که هرگز کاملاً مشخص و سیاه و سفید نبود، محدودیت‌هایی را در مورد ارسال اسلحه، مجموعه‌ای از کمک‌ها، یا وام‌ها تحمیل می‌کرد و باعث

36. FISOHA, Interview with Philips Talbot, Interviewer William Burr, New York, November 21, 1985, pp. 1-8, 13.

می شد انتظارات و تقاضاهای شاه برآورده نشوند. به این دلایل نه شاه از دولت کندی دل خوشی داشت نه دولت کندی از شاه.

چند تن از اعضای گروه ویژه که مأمور بررسی اوضاع ایران شده بودند سابقه برخوردهایی با ایران داشتند و به شدت مخالف شاه بودند. کنت هنسن<sup>۳۷</sup>، که در سال ۱۳۴۰ از مقامات ارشد خزانه داری و تحت تأثیر کندی‌ها بود، در ایران با ابتهاج در سازمان برنامه کار کرده بود و نظر بسیار نامساعدی نسبت به شاه داشت.<sup>۳۸</sup> آرمین می‌یر، سفیر امریکا، به خاطر می‌آورد که "هنسن، حتی در روزهای پایانی دولت آیزنهاور، در دسرهای زیادی ایجاد کرده بود... از دیدگاه او شاه حرامزاده‌ای بود که درست نبود ما امریکایی‌ها با او سر و کار داشته باشیم. از نظر او شاه جبار، ستمگر و دارای تمام صفات غیردموکراتیک بود. به یاد می‌آورم که در دستگاه حکومتی کندی، هنسن حتی موضعی تند و تیزتر از این داشت و با تمام قوا اذهان را متوجه ایران می‌کرد. تصور می‌کنم احتمالاً به این دلیل که او شاید بیش از همه از بانیان این فکر بود که ما باید بسیار مراقب ایران باشیم."<sup>۳۹</sup>

رابرت کومر، عضو شورای امنیت ملی، "فردی آتش افروز بود" که توجهی خاص نسبت به ایران داشت و او هم در گروه ویژه کار می‌کرد. کومر که در اصل از کارمندان سازمان سیا بود در دوران ریاست جمهوری آیزنهاور به شورای

---

### 37. Kenneth Hansen

۳۸. ادوارد میسون (Mason)، استاد دانشگاه هاروارد از جمله از کنت هنسن نام می‌برد که خداداد فرمانفرمایان در پرینستون با او مصاحبه کرده بود. هنسن پیشینه کار علمی و دانشگاهی چندانی نداشت، اما به دلیل جنگیدن در جنگ جهانی اول و کار در اتریش در تشکیلات طرح مارشال که پس از جنگ شکل گرفت، بسیار باتجربه بود. هنسن از شاه خوشش نمی‌آمد که به مشاوران خارجی سازمان برنامه مظنون بود، و این باعث تنش زیادی در زمانی شد که برنامه سوم در حال تدوین بود.

39. FISOHA, Interview with Armin Meyer, Interviewer William Burr, Washington, DC, March 29, 1985, [henceforth Meyer], p. 1.

امنیت ملی رفته بود، ولی کار او در مورد ایران از زمان کندی شروع شد. دلیل گماشتن وی به تحقیق درباره ایران این بود که محتوای نامه شاه به کندی را به درستی پیش‌بینی کرده و به مک‌جورج باندی<sup>۴۰</sup>، مشاور مخصوص کندی در امور امنیت ملی، گفته بود. اوریل هریمن روز ۲۲ اسفند ۱۳۳۹ در تهران با شاه دیدار کرده و پیامی معمولی از رئیس جمهور برای او آورده بود. شاه هم، به نوبه خود، نامه‌ای به هریمن داده بود تا آن را به رئیس جمهور تسلیم کند و هریمن در روز ۹ فروردین ۱۳۴۰ چنین کرده بود.<sup>۴۱</sup> شاه نوشته بود خوشحال است از اینکه مردی جوان و فعال ریاست جمهوری ایالات متحده را بر عهده گرفته است و اطمینان دارد می‌تواند با هم روابطی دوستانه داشته باشند. شاه سپس به مخاطراتی اشاره کرده بود که از جانب اتحاد شوروی متوجه ایران است و ناصر به نیابت از آنها اقدام می‌کند. او به کمک اقتصادی و نظامی نیاز دارد و امیدوار است کندی وضع ناگوار ایران را درک کند و بیش از سلف خویش مایل به همکاری باشد. کومر به باندی گفت: "من اگر بودم به او یک پاپاسی هم نمی‌دادم. مشکلات او بیشتر داخلی است تا خارجی. او همیشه مقامات شوروی و ناصر را هشت بار بزرگ‌تر از آنچه واقعاً هستند، تصور می‌کند."<sup>۴۲</sup> باندی گمانه زنی کومر را پسندید و او را مأمور نگارش پاسخ رئیس جمهور کرد "شما می‌توانید پاسخ این نامه را با امضای رئیس جمهور بنویسید."<sup>۴۳</sup> نگارش این نامه باعث شد در شورای امنیت ملی کومر فرد اصلی در مورد مسائل ایران شود. به قول خودش حوزه "امپراتوری" وی رفته رفته گسترش یافت به طوری که تمام خاورمیانه و جنوب آسیا و سرانجام افریقا را هم در بر گرفت. او به باندی

40. McGeorge Bundy

۴۱. گاهنامه، ۳: ۱۱۴۸؛ روزشمار، ۲: ۱۱۹.

42. FISOHA, Interview with Robert W. Komer, Interviewer William Burr, Washington, DC, April 27, and August 11, 1987, henceforth Komer, pp. 1: 2-7.

۴۳. همان.



گزارش می داد، که "پنج شش نفر آدم پرمایه و باهوش را گرد آورده و دنیا را بین آنها تقسیم کرده بود".<sup>۴۴</sup> اما ایران مهم‌ترین مسئله کومر بود. برداشت او از شاه دیدگاه بسیاری از افراد دیگر را در تشکیلات حکومتی تعیین می‌کرد.

ایران یکی از مهم‌ترین مسائل ما بود زیرا شاه، که پس از مصدق بازگشته بود، بیش از گذشته در کشورش احساس بی‌ثباتی می‌کرد. در حد و حدودی فشارهایی بر او وارد می‌آمد، هر چند بیشتر این فشارها داخلی بود نه خارجی. او نومید و ناراضی بود و شکوه و شکایت داشت. گویی ممکن بود شاهد سرنگونی وی یا نوعی انقلاب باشیم. این وضع در وهله نخست این سؤال را مطرح می‌کرد که آیا شاه عاملی مناسب است؟ آیا شاه می‌تواند امور ایران را اداره کند؟ آیا احتمال این وجود ندارد که مخالفان داخلی وی او را شکست دهند؟ پرسش به این شکل مطرح می‌شد که "آیا شاه آن قدر امروزی بود که در میانه قرن بیستم بشود با او کنار آمد؟" یا این که می‌خواست بیش از اندازه بر حقوق الهی شاهان تکیه کند، که ما همه می‌دانستیم از زمان جنگ جهانی اول و از جانب پدرش مطرح شده بود که یکی از درجه‌داران هنگ قزاق بود..."<sup>۴۵</sup>

گروه ویژه جولیوس هولمز را به سمت سفیر بعدی ایالات متحده در تهران برگزید. هولمز، که پیش از این فردی نظامی بود، از قضا آن قدر که گروه ویژه امیدوار بود مطیع از آب در نیامد. می‌یر و کومر عقیده داشتند که او فردی جدی، مأموری باهوش و آماده به مبارزه برای باورهایش -در تهران و در واشنگتن- بود. او مردی سالمندتر از شاه و آخرین سفیری بود که به دلیل سنش اهرمی برای به کرسی نشاندن حرف‌های خود داشت. ولی سرانجام مجبور شد در بسیاری از مواقع از موضع شاه حمایت کند.

---

44. Komer, 1:19.

45. Komer, 1:11

پرزیدنت کندی با توصیه‌های گروه ویژه درباره ایران موافق بود، این توصیه‌ها که با دخالت وزارت امور خارجه کمی ملایم‌تر شد و بنابراین با موضع شورای امنیت ملی تفاوت داشت، در ماه مه (اردیبهشت) منتشر شد. کندی بدون اظهار نظر شخصی چندانی این توصیه‌ها را پذیرفت. هدف از این توصیه‌ها تقویت شاه با به کار گرفتن شیوه‌هایی بود که به نظر ایالات متحده از نظر سیاسی اثرگذار به شمار می‌آمدند. گروه ویژه مایل بود جزییات سیاست و تشکیلات دولتی ایران را هم از نظر مدنی و هم از نظر نظامی سامان دهد. شاه این را نمی‌پذیرفت. هولمز هم نمی‌پذیرفت.



خداداد فرمانفرمایان در پاییز ۱۳۳۵ همکاری خود را با ابتهاج شروع کرد. او تحصیلکرده امریکا بود و در آن زمان در دانشگاه پرینستون درس می‌داد. بنا شد او ریاست دفتر اقتصادی، یکی از بخش‌های مهم سازمان برنامه، را به عهده گیرد. هنوز در ایالات متحده بود که ابتهاج او را مأمور بررسی دانشگاه‌هایی کرد که ممکن بود به بهترین وجه بتوانند به او در یافتن متخصصانی در رشته‌های مورد نظر وی یاری دهند. فرمانفرمایان دانشگاه‌های هاروارد و پرینستون را پیشنهاد کرد و از ادوارد میسون، رئیس مرکز مدیریت دولتی لیتائر هاروارد، نام برد (این مرکز بعدها کندی اسکول (Kennedy School) نام گرفت). ابتهاج، به منظور گزینش و اعزام مشاوران مناسب برای دفتر اقتصادی سازمان برنامه، موافقتنامه‌ای با بنیاد فورد و دانشگاه هاروارد امضا کرد. میسون، که به گفته فرمانفرمایان فردی با صلاحیت بود، رابط اصلی شد. فرمانفرمایان بعدها به خاطر می‌آورد: "او شخصیتی قوی داشت و اصرار می‌کرد که باید نظر او را بپذیریم."<sup>۴۶</sup> مقامات

۴۶. فرمانفرمایان در افخمی، برنامه‌ریزی عمرانی و تصمیم‌گیری سیاسی، پیشین، ص. ۱۱۸.

امریکا و مقامات ایران توافق داشتند که دولت می‌تواند و باید به شکلی سنجیده در اقتصاد دخالت کند تا به فرایند توسعه سرعت بخشد، و این فرایند از نظر آنها بیشتر به معنای افزایش سرانه تولید ناخالص داخلی بود.<sup>۴۷</sup> که در آن دوره نظری پذیرفته به شمار می‌آمد. ابتهاج از آن برای تخصیص درآمد نفت به توسعه استفاده کرد و موفق شد قانونی را به تصویب برساند که در آن تخصیص تدریجی ۸۰ درصد درآمدهای نفتی به طرح‌های توسعه قید شد، اگر چه در عمل میزان تخصیص درآمدهای نفتی به طرح‌های توسعه به ندرت از مرز ۶۰ درصد گذشت.

دفتر اقتصادی پس از بررسی برنامه دوم به این نتیجه رسید که آن برنامه بیشتر آش شله قلمکاری از طرح‌ها است و برنامه‌ای جامع و منسجم نیست. برنامه سوم باید از جنبه‌هایی مهم با برنامه دوم متفاوت باشد: طول برنامه باید از هفت سال به پنج سال کاهش یابد؛ طرح‌ها باید به وزارتخانه‌ها منتقل شود؛ بودجه جاری و توسعه - کشور هم باید در سازمان برنامه تعیین شود. پیش از این با قرار گرفتن سازمان برنامه زیر نظر نخست وزیر دو مورد نخست عملی شده بود؛ به نظر فرمانفرمایان مورد سوم برای این بود که پس از سلب مسئولیت‌های اجرایی از سازمان برنامه، به این سازمان صلاحیتی بدهند. برنامه جدید مفهوم متعادلی از توسعه را هم ارائه می‌داد و بر آموزش عامه مردم، توسعه صنایع روستایی به عنوان بخشی از توسعه صنعتی، و آغاز طرح اصلاحات ارضی تأکید داشت. این برنامه بر این هم اصرار داشت که دولت باید یک رشته ضوابط را رعایت کند زیرا مفهوم برنامه همین بود. به گفته عبدالمجید مجیدی لازم بود پیامدهای سیاسی برنامه سوم هم، به ویژه در زمینه مناسبات ساختاری در حال

---

۴۷. همان، مصاحبه با فرمانفرمایان ص. ۱۳۵.

گسترش بین شاه، قوه مجریه، قوه مقننه و مردم، به دقت بررسی شوند. "به این ترتیب برای برخی از افراد این تصور ایجاد شد که کسانی که روی این برنامه کار می‌کنند قصد مداخله در ساختار سیاسی کشور را دارند، و برنامه‌ریزان به ناگزیر در موقعیت دشواری قرار گرفتند."<sup>۴۸</sup>

از نظر شاه مسئله اصلی برنامه سوم این بود که مشاوران امریکایی و اروپایی با نام گروه مشاوران هاروارد آن را کنترل می‌کردند.<sup>۴۹</sup> پیش‌نویس این برنامه در دوره دولت اقبال آغاز شد و در دوره امینی ادامه یافت و مصادف شد با انتخاب شدن جان اف. کندی به ریاست جمهوری ایالات متحده، رخدادی که به شکلی چشمگیر بر جو سیاسی ایران اثر گذاشت. در سازمان برنامه مناسبات بین مشاوران خارجی و هاروارد واقعی بود که همه از آن خبر داشتند و ارتباط بین هاروارد و دولت کندی هم روشن بود. باور غالب این بود که با انتخاب کندی گروه هاروارد قوی‌تر و در نتیجه قاطع‌تر می‌شود. امینی هم مورد حمایت کندی‌ها بود. رابرت کندی، وزیر دادگستری، به هنگام دیدار فرمانفرمایان به نیابت از امینی در بن، به او گفته بود: "ما طرفدار دولت دکتر امینی هستیم و تا زمانی که امینی نخست وزیر است هر کاری از دست‌مان بر می‌آید برای کمک به او می‌کنیم."<sup>۵۰</sup>

ترکیب امینی و سازمان برنامه به نظر برخی شکست‌ناپذیر می‌آمد، اما چرخش اوضاع به گونه‌ای دیگر بود. امینی خواستار میزانی از استقلال بود ولی بر خلاف خواسته‌های شاه اقدام نمی‌کرد. پیام او به رابرت کندی این بود که کمک

۴۸. همان، مصاحبه با مجیدی، صص. ۲۵۸-۲۵۹.

۴۹. همان، به ویژه نگاه کنید به فرمانفرمایان صص. ۱۲۴-۱۱۵ و مجیدی، صص. ۲۶۶-۲۵۵.

۵۰. همان، فرمانفرمایان، ص. ۱۵۲.

نظامی مورد نظر شاه را دوباره بررسی کند زیرا "شاه بسیار ناراحت به نظر می‌رسید."<sup>۵۱</sup> او چنان که باید در برابر شاه از دفتر اقتصادی حمایت نکرد. زمانی که راهبرد برنامه ارائه شد، شاه در پاسخ بر اهمیت دفاع از تمامیت ارضی کشور و استقلال ملی تأکید کرد. او طرح فرمانفرمایان را رد نکرد اما دربارهٔ مجموعه‌ای متفاوت از اولویت‌ها سخن گفت. این کنش و واکنش از نظر مجیدی شبیه به گفتگوی آدم‌های کر، یا حرکت کشتی‌ها در تاریکی بود.<sup>۵۲</sup> امینی به هر حال ساکت بود و با وجود اینکه فرمانفرمایان هم دوست و هم خویشاوندش بود، نه توانست در انتقال بودجه به سازمان برنامه از او حمایت و نه در اجرای آن به او کمک کند. فرمانفرمایان به عنوان اعتراض از مقام ریاست دفتر اقتصادی کناره گرفت. زمانی که همکاران وی از امینی خواستند او را برگرداند، امینی پرخاش کنان گفت: "خداداد هذیان می‌گوید."<sup>۵۳</sup>

البته فرمانفرمایان هذیان نمی‌گفت. امینی خسته شده بود و حالا دیگر مشخص بود که مدت زیادی سر کار نمی‌ماند. شاه ناراضی بود، هر چند امینی علناً اعلام کرده بود که طرفدار ارتشی نیرومند است.<sup>۵۴</sup> دیدگاه بدبینانهٔ امینی نسبت به اقتصاد شاه را خشمگین می‌کرد. شهرت وی به داشتن مناسبات نزدیک با مقامات امریکایی هم باعث کاهش محبوبیت او بود. اینکه وزیر دادگستری او ابتهاج را به اتهامات واهی زندانی کرده بود در میان تجددخواهان دولت و روشنفکران جامعه دشمنان زیادی برای او تراشیده بود. وضع اقتصادی خوب نبود هر چند خط‌مشی‌های او چارچوبی را برای شکوفایی جدید فراهم آورده

---

۵۱. همان.

۵۲. همان، مجیدی، ص. ۲۶۲.

۵۳. همان. ص. ۲۶۳.

۵۴. گاهنامه، ۳: ۱۲۴۹.

بود. ارتش برای برکناری وی به شاه فشار می‌آورد. مقامات امریکایی، که در گذشته از او حمایت می‌کردند، به دلیل توجه روزافزون کندی به مسائل امنیت جهانی، در این حال میزان حمایت خود را تعدیل کرده بودند. شاه هم که تازه از ایالات متحده بازگشته بود، از موقعیت خود در تشکیلات دولتی ایالات متحده مطمئن تر بود. او به عنوان رهبری مطلع و منطقی و همچنین به عنوان رهبری که به آسانی و بدون مخاطره قابل جایگزینی نیست، بر کندی تأثیری مثبت گذاشته بود. شاه در این زمان مصمم به انجام کارهایی، به ویژه اصلاحات ارضی، بود و امینی فردی مناسب برای این کارها به نظرش نمی‌آمد. در ضمن شاه تمایلی هم نداشت که این کارها در چارچوب برنامه سوم عملی شود زیرا در این صورت ممکن بود بگویند که اصلاحات ارضی برنامه‌ای امریکایی بوده است.<sup>۵۵</sup>

اما این نیست که شاه از امینی حمایت نمی‌کرد. دست کم بخشی از دلیل این که امینی تلاش کرد نظر مساعد شاه را به دست آورد این بود که بدون حمایت پادشاه نمی‌توانست مدتی طولانی دوام بیاورد. او در حیطه سیاسی دشمنانی داشت. زمانی که در بهمن ۱۳۴۰ دانشجویان دانشگاه تهران، به تحریک جبهه ملی و به تشویق بازار و عواملی محافظه‌کار چون برادران رشیدیان و چند تن از روحانیان در جناح راست و حزب توده در جناح چپ، در مخالفت با دولت اعتصاب کردند، شاه به نیروی پلیس و ارتش فرمان داد از دستورات نخست وزیر اطاعت کنند. او به درخواست امینی به سپهبد تیمور بختیار، رئیس ساواک، دستور داد ایران را ترک کند. شاه موافقت کرد هر کسی را که نخست وزیر لازم می‌داند به زندان بیندازد. استوارت راکول، کاردار سفارت امریکا، به واشنگتن گزارش داد

۵۵. مجیدی در افخمی، صص. ۲۶۴-۲۶۵.

که تظاهرات فقط یک هدف دارند: برکناری امینی و دولت وی، و نتیجه گرفت که رخدادها نشان می‌داد که شاه به شدت از امینی پشتیبانی می‌کرد.<sup>۵۶</sup>

امینی در روز ۲۶ تیر ۱۳۴۱ استعفا داد و اعلام کرد که نمی‌تواند برنامه بودجه را به شکلی متناسب با برنامه‌های نظامی شاه به سرانجام برساند. او از شاه ایراد نگرفت بلکه از ایالات متحده انتقاد کرد که کمک مالی خود را قطع کرده و دولت وی را در بن‌بست قرار داده بود. دولت امریکا این اتهام را رد کرد و در مقابل مدعی شد که در دوران ۱۴ ماهه نخست وزیری امینی بیش از ۶۷ میلیون دلار به ایران کمک کرده است.<sup>۵۷</sup> معلوم بود که آن مناسبات رضایت‌بخش دیگر همان قدر رضایت‌بخش نیست. اکنون آینه برنامه‌ریزی در دست شاه بود. هدف برنامه سوم این بود که با ایجاد انضباط فکری الزام‌آور، همان نفوذی را که زمانی ابتهاج بر دولت داشت، دوباره به وجود آورد. نه شاه و نه دولت این طرح را قبول نداشتند. در واقع شاید پادشاه با ریختن بخش زیادی از برنامه سوم در قالب انقلاب سفید با یک تیر دو نشان زده بود - خود را هم از دست گروه هاروارد خلاص کرده بود و هم از دست برنامه‌ریزان ایرانی.

\*\*\*

شاه اعتقاد داشت که کشورهای صنعتی مسئول دست کم بخشی از وضع وخیم اقتصادی و فنی کشورهای در حال توسعه هستند. او همچنین باور داشت که منابع مالی بخش زیادی از توسعه و پیشرفت کشورهای غنی از راه استثمار به

---

56. Stuart Rockwell for the Ambassador, US Embassy, Tehran, No. 358, February 3, 1962.

در "ایران در بند"، اسناد، جلد ۶، (زمستان ۱۳۴۸) صص. ۹-۱.

۵۷. روزشمار، ۲: ۱۴۱.

دست آمده، یعنی از راه به دست آوردن منابع اولیه ارزان کشورهای غیرصنعتی، بردن آنها برای پیشرفت خود، و باقی گذاشتن مقدار ناچیزی از آن منابع برای کشور میزبان یا به صورت پول یا به صورت دانش فنی. اما شاه این شرایط را وضعیت طبیعی عصر خود می‌دانست که زمانی به وجود آمده بود که غرب بیدار و پویا بود و کشورهایمانند ایران خواب بودند. در نتیجه، دنیا به دلیل عدم تعادل اقتصادی و فنی به وجود آمده میان کشورهای پیشرفته و در حال پیشرفت گرفتار استعماری ناگزیر شده بود. در این دوره ایران باید تاوان گناهان نسل‌های پیشین ایرانیان را می‌پرداخت، ولی باید راه پیشرفت اقتصادی و فنی را در پیش می‌گرفت، که به نظر شاه تنها راه برای این بود که کشوری به مخاطبی ارزشمند و برابر برای دنیای صنعتی بدل شود. تنها راه انجام آن هم فراگیری فرهنگ پیشرفت و عوامل علمی و ایدئولوژیکی آن از غرب بود. شاه بر آن بود که یاری خواستن از درگاه استعمارگر خود آسان نیست، اما بهایی است که باید برای بدل شدن به بازیگری هم‌تراز با آن کسانی که دنیا را اداره می‌کنند، پردازیم. بهای پیشرفت درخواست خفت‌بار و موقتی دانش، سرمایه و حمایت بود. این جوهر و روح ملی‌گرایی مثبت او بود، تنها نوع ملی‌گرایی که وی به آن اعتقاد داشت و می‌توانست ملت وی را از خفت همیشگی فقر، عقب‌افتادگی و استثمار‌رهایی بخشد.

بنابراین انقلاب سفید نه جهشی ایمانی بود و نه اقدامی در جهت فرمانبرداری؛ بلکه بیانگر ایده ملی‌گرایی شاه و تا حدودی هماهنگ با مفهوم مورد نظر وی از دموکراسی بود، مفهومی که وی آن را کنش و واکنش توسعه، حقوق و وظایف می‌دانست و اعتقاد داشت در ایران فقط از راه مداخله وی تحقق پذیر است. او در اسفند ۱۳۳۹ و به هنگام دیدار ملکه الیزابت از ایران به



سر الکس داگلاس هیوم، وزیر امور خارجه انگلستان، گفت چند مدل دموکراسی وجود دارد ولی آنها در ایران نتیجه‌بخش نیستند. شاه گفت یافتن دموکراسی مناسب برای ایران، به دلیل وجود شمار زیاد بی‌سوادان در این کشور، چالش بزرگی است. مدل "دموکراسی ابتدایی" پاکستان برای ایران مناسب نبود زیرا در ایران مدت‌ها بود که مردم حق رأی داشتند. ایران باید بیشترین استفاده را از نظام موجود می‌کرد، "کم کم مردم را آموزش می‌داد که بر اساس سوابق سیاسی نامزدها به آنها رأی دهند و نه فقط با توجه به منافع شخصی خود." حتی در آن حالت هم مردم ممکن است نامزدهایی را انتخاب کنند که از پیش برای آنها تعیین شده‌اند. اما این نمی‌توانست ادامه یابد زیرا "ملت ایران مردمی باهوش هستند" و به موازات شرکت در انتخابات شهرداری و محلی "با گسترش این آموزش روح دموکراسی را درک می‌کنند و با هدایت داهیانیه از بالا، ایران موقعیت خوبی دارد که موهبتی برای دنیای دموکراتیک و آزاد باشد."<sup>۵۸</sup> شاه گفت تمام اینها مستلزم این است که او "در حد زیادی" در سیاست دخالت کند. هیوم می‌خواست بداند که آیا میزان دخالت شاه به این معناست که اگر چیزی غلط از آب در آمد مردم پادشاه را سرزنش کنند؟ شاه گفت به طور کلی مردم می‌فهمیدند که تلاش او بر این است که "نظام سیاسی منصفانه‌ای را برقرار کند، زمین بیشتری به روستاییان بدهد، کشور را صنعتی کند و بر ثروت آن بیفزاید." و بنابراین اکثر مردم تشخیص می‌دادند که "چنین پادشاهی" هوادار آنهاست. مسئله این بود که دانشجویانی که از کشورهای غربی بر می‌گشتند "بی‌صبرانه خواستار اصلاحات سیاسی بودند و با عقاید خود دیگران را تحت تأثیر قرار می‌دادند...به

---

۵۸. گزارش گفتگوی وزیر امور خارجه (سر الک داگلاس هیوم) با شاه ایران در تهران در روز جمعه ۳ مارس

دشواری می‌شد فهمید از چه راهی می‌توان انرژی آنها را در مسیری سازنده هدایت کرد.<sup>۵۹</sup>

بدیهی است که شاه در چند سال گذشته و به موازات آماده کردن کتاب *مأموریت برای وطنم* به این موضوع اندیشیده بود. او به این دستاورد خود افتخار می‌کرد و در مقدمه این کتاب نوشت: "تا آنجا که اطلاع دارم از بیست و پنج قرن پیش که شاهنشاهی ایران بنیان‌گذاری شده است من نخستین شاهی هستم که شرح زندگانی خود را به طور مرتب و با تسلسل تاریخی تألیف و تدوین کرده‌ام." دو سال و نیم طول کشید تا شاه این کتاب را بنویسد و اعتقاد داشت که این کتاب کمکی است تا ایرانیان با گذشته خود آشنا شوند و همچنین امکانات کشور خود را برای آینده‌ای روشن بشناسند. ایرانیان در دوران گذشته در خواب غفلت به سر برده‌اند، اطلاعات آنها از گذشته شفاف نیست و تا همین اواخر به برنامه‌ریزی برای آینده خود توجهی نداشتند. "موقع آن بود که شاه ایران این نقیصه اساسی را جبران کند." او با یادآوری میراث تاریخی درخشان ایرانیان و یادآوری سهم بزرگ پدرش در بیداری و رنسانس ایران، و پرورش خود در دوران کودکی برای کاری که سرنوشت برای او در نظر گرفته بود، با یادآوری بحران جنگ و با یادآوری زمانی که "شخصی به نام مصدق کشور ایران را به طریقی که مخصوص خودش بود می‌گردانید"، و با یادآوری وضعیت ایران و غرب، و اینکه او چگونه به تدوین مفهوم "ملی‌گرایی مثبت" رسیده است و نیز از اندیشه‌های خود درباره توسعه اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی، و فنی و همچنین مناسبات سیاسی سخن می‌گوید...<sup>۶۰</sup>

۵۹. همان.

۶۰. محمد رضا پهلوی، *مأموریت*، پیشین، مقدمه.

در این کتاب شاه برداشت خود را از دموکراسی واقعی شرح می دهد که از نظر او عبارت بود از دموکراسی قابل اعمال در شرایط ایران. دیدگاه او درباره دموکراسی واقع بینانه بود: دموکراسی زمانی معنی دارد که مردم توانایی مشارکت در امور اجتماعی، اقتصادی و سرانجام سیاسی جامعه خود را پیدا کنند. دیدگاه او درباره دموکراسی سه جنبه داشت: دموکراسی سیاسی و اداری، دموکراسی اقتصادی و دموکراسی اجتماعی. بنابراین، دموکراسی واقعی عبارت بود از نزدیک شدن مقتضیات سیاسی، اقتصادی و اجتماعی به حالتی متعادل و هماهنگ.

تا آنجا که به او مربوط می شد سیاست دموکراسی ایران را قانون اساسی و تاریخ تبیین می کردند و هر دو به او این حق را می دادند و برایش ایجاد این تعهد را می کردند که برخی وظیفه ها را به جا آورد، از جمله عزل و نصب وزرا، رد کردن برخی از لوایح مالی، انحلال مجلسین، یا انتصاب استانداران، فرمانداران یا سفرا.<sup>۶۱</sup> پس از سال ۱۳۳۶، و زمانی که کشور از نظر سیاسی ثبات پیدا کرده و اقتصاد دوباره به حرکت درآمده بود، او هم به نوبه خود، نظامی دو حزبی را به وجود آورد - حزب اکثریت و حزب اقلیت - و این فکر همیشه برای او ارزشمند بود. در سال ۱۳۴۰ دو حزب اصلی و چند حزب کوچک در مملکت فعال بودند. مردم آزادانه به این احزاب می پیوستند و گر چه از نزدیک دخالتی در زمینه امور خارجی نداشتند، گاهی به بحث هایی اثرگذار درباره اولویت های اقتصادی، اجتماعی یا فرهنگی و شیوه های رسیدن به هدف های داخلی می پرداختند. او خرسند بود از این که احزاب سیاسی ایران اکنون از شخصیت ها فاصله گرفته اند و بیشتر چشم به نظرگاه ها و سیاست های حزبی دارند.<sup>۶۲</sup> او نوشت، بدبختانه "برخی از افراد از احزاب ما انتقاد می کنند به این عنوان که این دو حزب از طرف

۶۱. همان، ص. ۳۳۳-۳۲۷.

۶۲. همان، ص. ۳۳۶.

مردم بنیانگذاری نشده و از طرف مقامات عالی‌ کشور تحمیل گشته‌اند." این افراد انگیزه‌های ایجاد احزاب را در ایران، یعنی کشوری که فقط به تازگی راه پیشرفت را در پیش گرفته است، نمی‌فهمند. شاه نوشت:

با وجود مساعی روزافزونی که پدرم در امر تعلیم و تربیت و توسعه فرهنگ داشت و پیشرفت‌هایی که در این امر در دوران سلطنت من به عمل آمده هنوز بسیاری از افراد مردم بی‌سواد هستند، به علاوه هنوز مفهوم دموکراسی پارلمانی و احزاب سیاسی برای ما تازگی دارد و در کشوری که سنن ملی در طرز زندگانی و سنخ فکر مردم تأثیر عمیق دارد، فکری از این سخیف‌تر نیست که تصور شود ممکن است احزاب سیاسی ما یکباره از میان مردم و به دست مردم به وجود آیند و به رشد و نمو و کمال برسند. من چون شاه کشور مشروطه هستم دلیلی نمی‌بینم که مشوق تشکیل احزاب نباشم و مانند دیکتاتورها تنها از یک حزب دست‌نشانده خود پشتیبانی نمایم و چون مظهر وحدت ملی کشور خویش هستم می‌توانم بدون اینکه خود را منحصرأً به یک حزب یا فرقه‌ای ارتباط دهم دو یا چند حزب را تشویق کنم که در کشور به فعالیت‌های حزبی بپردازند.<sup>۶۳</sup>

شماری از افراد باسواد یا بی‌سواد بودند که تصور می‌کردند حزبی متشکل از ده یا صد هزار عضو ممکن است بدون بهره‌مندی از هدایت رهبران کارآمد و هوشمند به وجود آید. ولی این امر در هیچ کشوری سابقه ندارد. " با اندک تأملی واضح می‌گردد که در کشورهای آزاد، احزاب را رهبرانی که عده کثیری طرفدار دارند به وجود می‌آورند."<sup>۶۴</sup> برخی هم آن قدر خودبین‌اند که تصور می‌کنند شخصیت آنها به درجه‌ای رسیده است که باید از فعالیت حزبی برکنار باشند و منفی‌بافان ذاتی هم هر کاری را برای کشور کوچک می‌شمردند، و بزدلان هم فقط می‌ترسیدند. اما شاه با شادمانی ابراز می‌دارد: " عده کثیری از ایرانیان

۶۳. همان، صص. ۳۳۶-۳۳۷.

۶۴. همان، صص. ۳۳۷-۳۳۸.

میهن پرست به اصول حزبی توجه پیدا کرده‌اند و روز به روز بر فعالیت آنها افزوده می‌شود و این وظیفه را برای قوام و بقای دموکراسی ضروری تشخیص می‌دهند.<sup>۶۵</sup>

شاه سپس در کتابش به موضوع‌های اجرایی و نیاز به تجدید سازماندهی می‌پردازد. "نقشه ما این است که تشکیلات اداری کشور را به تناسب نیازمندی‌های زمان و اطلاعات تازه دائماً اصلاح کنیم. با وصف آنچه گفته شد شک نیست که سازمان‌ها را، هر قدر هم طبق اصول علمی تشکل یافته باشند، هرگز نمی‌توان به وسیله کسانی که دارای عقاید قدیمی و سنخ فکر کهنه باشند اداره نمود."<sup>۶۶</sup> یکی از ابعاد مهم اصلاحات این بود که به استان‌ها و شهرها در حد مهم آزادی عمل داده شود. "ما به مأموران محلی اختیار زیادتری داده‌ایم و انجمن‌های شهر را تشویق کرده‌ایم که در مسائل مربوط به مدارس و بیمارستان‌ها و دارالایتام‌ها و سایر امور عام‌المنفعه و کارهای مربوط به شهرداری نظارت مستقیم داشته باشند."<sup>۶۷</sup> به این دلیل و از این رو که دولت خدماتی ملموس در عرصه گسترده نیازهای اجتماعی ارائه می‌دهد، اکنون رأی‌دهندگان نظر بهتری نسبت به مأمور دولت دارند. شاه به دستگاه دولت مباحثات می‌کند زیرا "در دهکده‌ای که محل سکناى کشاورز است مدرسه می‌سازد، و فرزند وی را به رایگان تعلیم و تربیت می‌دهد، مسکن وی را برای جلوگیری از بیماری مالاریا سمپاشی می‌کند، برای وی چاه عمیق حفر می‌نماید... یا درمانگاه رایگانی تأسیس می‌کند... دهقان عادی خواه و ناخواه استنباط می‌کند که بین دولت و مردم روابط

---

۶۵. همان.

۶۶. همان، ص. ۳۴۰.

۶۷. همان، ص. ۳۴۱.

تازه و بی سابقه‌ای به وجود آمده است.<sup>۶۸</sup> این رابطه جدید برای برقراری دموکراسی ضروری بود. مردم باید بدانند هر کس چه می‌کند، و به نامزدهای لایق رأی دهند و از مسائلی که نامزدها پس از ورود به دو مجلس باید حل کنند، آگاه باشند. "نمی‌گویم ایجاد یک چنین دموکراسی کار آسانی است. تنها نکته‌ای که نسبت به آن تأکید می‌کنم این است که در نظر ما ایرانیان آن حقیقتی که در دموکراسی سیاسی واقعی موجود است آن قدر پرارزش است که هر چه برای تحصیل آن صرف کنیم سزاوار خواهد بود."<sup>۶۹</sup>

در ذهن شاه، امکان برقراری دموکراسی سیاسی بدون توسعه اقتصادی امکان‌پذیر نبود. او اتفاقاً ایالات متحده را مثال می‌زد، کشوری که تولید ناخالص و سرانه کالاها و عرضه خدمات آن بیشتر از سایر کشورها بود. به هر حال، نکته مهم درباره اقتصاد آمریکا توزیع دموکراتیک کالاها و خدمات بود. "یکی از مناظری که در هنگام بازدید از کارخانه‌های بزرگ آمریکا جلب توجه می‌کند اتومبیل‌هایی است که متجاوز از چندین صد و حتی چند هزار در اطراف و حوالی کارخانه توقف کرده‌اند و بیشتر این اتومبیل‌ها متعلق به کارگران عادی است که خودشان راننده هستند. اکثریت اعظم این کارگران غذای خوب و کافی می‌خورند و لباس مناسب می‌پوشند، در خانه‌های تازه‌ساخت زندگی می‌کنند که با آخرین لوازم زندگی که وسیله صرفه‌جویی در وقت و تأمین آسایش افراد خانواده است مجهز است."<sup>۷۰</sup> البته نابرابری درآمد وجود دارد، اما در آمریکا حجم تولید آن قدر زیاد است که همه می‌توانند نیازهای خود را بر آورند و تازه قدری هم پس‌انداز کنند. "اما راز موفقیت آمریکا در مسئله دموکراسی اقتصادی

۶۸. همان. ص. ۳۴۶

۶۹. همان. ص. ۳۴۸.

۷۰. همان، ص. ۳۴۹.

تنها در سرمایه‌داری محض نیست. ..روش اقتصادی امریکا مخلوطی از روش سرمایه‌داری و سوسیالیسم است. به این کیفیت که به این مؤسسات خصوصی به وسیله اعطای وام و راهنمایی‌های فنی و خدمات دیگر کمک می‌کند و آنها را به نفع عموم مردم کشور تقویت می‌نماید و رأساً نیز مؤسسات مختلفی را از بیمارستان و کارخانه‌های برق و مهمات‌سازی و بنگاه‌های معظم نشر کتب اداره می‌کند و آنچه در این مورد اهمیت دارد آنست که تمام این محصولات و خدمات در سراسر کشور بین مردم توزیع می‌گردد.<sup>۷۱</sup>

در ایران هم دولت امور صنعتی و تجاری را به نفع مردم اداره و کنترل می‌کند، برای مثال قوانین کار، یا خرده‌فروشی برخی از کالاهای اساسی مانند گوشت، نان یا دارو را کنترل می‌کند و حتی گاهی بهای آن را کم‌تر از قیمت خرده‌فروشی کشور تولیدکننده تعیین می‌کند.<sup>۷۲</sup> در مواردی کارخانه‌های صنعتی متعلق به دولت بوده و دولت آنها را اداره می‌کرده است اما هدف از آن این بود که دولت فرصت‌هایی برای کارفرمایان صنعتی، بازرگانان و کشاورزان به وجود آورد. شاه نوشت: "به عقیده من توفیق دموکراسی اقتصادی در کشور ایران منوط به وجود افرادی است که مستقلاً به امور صنعتی و بازرگانی بپردازند."<sup>۷۳</sup> او می‌خواست آزادی فردی را حفظ کند. در حوزه کشاورزی ایران هرگز مثل چین نشود "که میلیون‌ها نفر از افراد دهقان و کشاورز به طور دستوری و تحت‌الامری زندگی کنند و نیز حق نداشته باشند که حیات خصوصی و خانوادگی آنها به خودشان متعلق باشد."<sup>۷۴</sup> پس دو اصل بر نظام اقتصادی ایران حاکم است: (۱)

۷۱. همان، ص. ۳۵۰.

۷۲. همان، ص. ۳۵۰-۳۵۱.

۷۳. همان،

۷۴. همان.

رفاه و آسایش اقتصادی روزافزون برای مردم؛ ۲) اقتصادی که در آن حقوق کارگران، کشاورزان، مدیران کارخانه‌ها، مهندسان و متخصصان درگیر کارهای تولیدی محترم و مصون بماند. "من نمی‌توانم اجتماعی را تحمل کنم که افراد آن در جهل و بی‌سوادی امرار حیات کنند و قدرت تولیدشان کم باشد و در این جهان که همه کس برای ترقی و پیشرفت در تلاش است از خود جنبش و کوشش نشان ندهند."<sup>۷۵</sup>

ایران چگونه می‌توانست دموکراسی اقتصادی را به سرعت برقرار کند؟ نخستین گام داشتن برنامه‌ای معقول و منطقی بود. "در دنیای کنونی، اقتصاد کشور جز با تهیه طرح‌های جامع و اساسی پیشرفت سریع نخواهد کرد."<sup>۷۶</sup> بدترین اشتباه ساختن کارخانه‌های بزرگ بدون توجه به در دسترس بودن نیروی کار مناسب، مواد اولیه، ابزار حمل و نقل و همچنین عامل هماهنگ‌کننده اقتصادی در بالاترین سطوح تصمیم‌گیری است، که هر دوی اینها در ایران به وجود آمده‌اند. به همین دلیل است که من "شورای عالی اقتصاد را برای این خدمات تأسیس نمودم. این شورا که ریاست آن با نخست وزیر است به عضویت عده‌ای از وزیرانی که کارشان با توسعه اقتصادی کشور ارتباط دارد و مدیر عامل سازمان برنامه و مدیر کل بانک ملی ایران تشکیل یافته است."<sup>۷۷</sup> برای دست یافتن به کارایی زیاد، دبیر کل این شورا معاون نخست وزیر است و اغلب این شورا در حضور شاه تشکیل جلسه می‌دهد.

---

۷۵. همان، ص. ۳۵۲.

۷۶. همان، ص. ۳۵۳.

۷۷. همان، ص. ۳۵۴-۳۵۵.



به هر حال این کافی نبود. دموکراسی اقتصادی به انجمن‌ها و اتحادیه‌های صنفی قوی نیاز دارد. در دوران جنگ دوم جهانی، اتحادیه‌های کارگری مثل قارچ در سراسر کشور سبز شدند. به هر حال نتیجه خوب نبود زیرا اغلب آنها زیر سلطه حزب توده بودند. از سوی دیگر، کارخانه‌داران، که اغلب روحیه دموکراتیک ندارند و رویکردهایشان ناخوشایند است، به پیروی از همتایان پیشین خود در انگلستان و ایالات متحده و برای مرعوب کردن کارگران و واداشتن آنها به فرمانبرداری، افرادی شرور را استخدام کردند. آنها از حزب توده بدتر بودند. با وجود این "شرط عقل آن است که اتحادیه‌های کارگری از احزاب سیاسی بر کنار و هدف اصلی آنها این باشد که اوضاع اقتصادی اعضای خود را بهبود بخشند و امور کلی و دامنه‌دار سیاسی را به احزاب واگذار کنند، زیرا چون ممکن است که عده‌ای از افراد اتحادیه‌ای طرفدار یک حزب و عده‌ای پشتیبان حزب دیگر باشند طبعاً در اتحادیه اختلافاتی بروز خواهد کرد و بستگی‌های حزبی مایه تضعیف آنها خواهد گردید."<sup>۷۸</sup>

در سال ۱۳۲۵ شاه پنچ حق اولیه را برای ایرانیان الزامی شناخته بود: خوراک، پوشاک، مسکن، فرهنگ و بهداشت. اکنون که درباره سوسیال دموکراسی سخن می‌گفت آن حقوق را به یاد می‌آورد. به دلیل شاهد بودن شرایط ایران به هنگامی که پس از تحصیلات به کشور بازگشت، آن حقوق به خاطرش مانده بود. "با وصف پیشرفت‌های وسیعی که در نتیجه مساعی پدرم به وجود آمده، باز در کشور ایران عده‌ای از گرسنگی می‌میرند و عده‌ای محل سکنا ندارند و تقریباً عریان زندگی می‌کنند. این مناظر دلخراش روح مرا شکنجه می‌داد و در دل من اثری عمیق می‌کرد." او ایران را این گونه مجسم نکرده بود. هیچ ملتی

نباید این گونه زندگی کند. چطور ممکن است رهبران دلمشغول این وضعیت فلاکت‌بار نباشند. از همه بدتر این بود که برخی از آنها تصور می‌کردند دنیا چنین بوده، هست و خواهد بود. زمانی شاه چند تن از نمایندگان مجلس را فرا خوانده و به آنها گفته بود حاضر نیست ببیند برخی از افراد، از جمله برخی از اعضای مجلس، با استفاده از مزایای جنبی بر ثروت خود می‌افزایند در حالی که در کنار آنها صدها هزار نفر از مردان، زنان و کودکان در فقر، فلاکت و نومیدی کامل به سر می‌برند. روز بعد شایع شد که او تحت تأثیر کمونیسم قرار گرفته است. او گفت: "اگر این سخنان من کمونیستی باشد من از کمونیست بودن تحاشی نخواهم داشت ... البته اگر کسانی به وسائل مشروع بتوانند بیش از این حداقل به دست آورند، چنانکه بسیاری در همین وضع هستند، کسی مانع آنها نخواهد بود ولی بدون هیچ گونه چون و چرا و بدون اندک توجه به عواقب احتمالی آن به نظر من باید درآمد مردم آنقدر باشد که خود و خانواده آنها از این عوامل پنجگانه استفاده کنند و اگر برای عده‌ای این قدر هم میسر نباشد آن وقت باید دولت یا مؤسسات خیریه به طور انفرادی یا توأماً قدم پیش نهاده و این لوازم حیات را برای آنها فراهم بسازند"<sup>۷۹</sup>.

او از طبقات فرادست "مستغنی و پرمدعایی" که مدعی بودند فقر نتیجه تنبلی است خشمگین بود. او پسرکی را در دهی به یاد می‌آورد که به مدرسه نمی‌رفت و "مثل پدرم بدون آموزگار یاد گرفته بود چگونه بخواند و بنویسد، و خواندن و نوشتن انگلیسی را هم پیش خود آموخته بود. البته این پسر نابغه بود. اما دستاوردهای او نشان می‌داد که او هم مثل اکثر ایرانی‌ها فردی متعهد و

سخت‌کوش است... اگر تنبلی و سستی در کار را باید در جایی سراغ کرد میان ثروتمندان تن‌پرور این صفات مذموم را آسان‌تر می‌توان یافت.<sup>۸۰</sup>

از نظر شاه دموکراسی سنتزی بود از سه بعدی که او از آن‌ها سخن گفته بود. "دموکراسی تنها عبارت از یک سلسله فعالیت و اقدام نیست بلکه یک نوع فلسفه زندگانی است. وصول به این فلسفه برای هیچ فرد یا اجتماعی هرگز آسان نبوده است. اما این فلسفه در عین دشواری و پیچیدگی بهترین روشی است که بشر بدان پی برده است... ما ایرانیان باید خواهان پیشرفت سریع در وصول به هدف دموکراسی باشیم، ولی در عین حال نباید از نظر دور بداریم که وصول به دموکراسی سیاسی و اقتصادی و اجتماعی نیازمند زمان و تربیت و تعلیم عقلی و منطقی مردم و تطبیق خواسته‌های افراد است و این کار محتاج توجه به ارزش اخلاقی و حس وفاداری افراد و اجتماعات است و از آنها مهم‌تر آنست که افراد کشور به همکاری و معاضدت با یکدیگر بیش از پیش معتقد و آشنا باشند."<sup>۸۱</sup>

بنابراین مرزهایی که افراد باید رعایت کنند اگر بخواهند در زمینه آزادی پیش بروند، در شرایطی تاریخی توصیف می‌شد. پیشروی بیش از اندازه سریع ایران را به سر منزل مقصود نمی‌رساند. اما "اگر ما میل شدید به اصلاح و ترقی را با صبر و حوصله توأم داشته باشیم، بدون شک مساعی ما نتیجه‌های رضایت‌بخش خواهد داشت. هدف ما معین و راه وصول به آن پیش ما باز است و شک نداریم که اگر در کوشش و مجاهدت کوتاهی نکنیم به آن هدف عالی خواهیم رسید."<sup>۸۲</sup>

---

۸۰. همان، ص. ۳۶۴.

۸۱. همان، صص. ۳۸۵-۳۸۶.

۸۲. همان.



شاه در روز ۲۸ تیر ۱۳۴۱ امیر اسدالله علم را به سمت نخست وزیری منصوب کرد. اغلب اعضای دولت امینی ابقا شدند؛ تازه واردان بیشتر به دلیل دوستی روی کار آمده بودند تا ملاحظات سیاسی. مقامات اصلی وزارتخانه‌های دفاع، کشور، امور خارجه، دارایی و کشاورزی تغییری نکردند. وزارت دارایی دوباره به عبدالحسین بهنیا، نخستین وزیر دارایی امینی، محول شد، و این گزینشی عجیب بود زیرا بهنیا دولت امینی را در اعتراض به بخش‌هایی از قانون اصلاحات ارضی ترک کرده بود. علم برای سایر مقامات وزارت دوستانش را برگزید - غلامحسین جهانشاهی برای وزارت بازرگانی، پرویز ناتل خانلری برای وزارت فرهنگ و طاهر ضیایی برای وزارت صنایع و معادن.

حسن ارسنجانی، وزیر کشاورزی امینی، هم دوست علم بود. زمانی که شاه به علم گفت که بناست نخست وزیر شود، او به جهانشاهی، معاون خود در بنیاد پهلوی، و به خانلری، یکی از استادان نامدار، تلفن کرد تا برای بحث درباره دولت آینده به دیدار او بیایند. جهانشاهی با ورود ارسنجانی به هیئت دولت مخالف بود:

او (ارسنجانی) بسیار مصمم به تحقیر کردن، دست کم گرفتن و اهانت به زمینداران بود. لزومی نداشت که درباره کاری که می‌خواستیم بکنیم این همه سر و صدا راه بیندازیم. به علم گفتم کسی را بیاور که کمتر جنجالی، مخرب و خشن باشد. علم گفت "نظر اعلیحضرت هم درست همین است. اما من فکر می‌کنم برای ما بهتر است ارسنجانی را نگه داریم." گفتم نمی‌فهمم چرا این طور فکر می‌کنی زیرا نظر اعلیحضرت صحیح است و ما باید مطابق آن عمل کنیم. علم گفت "مشکل این است که اگر ارسنجانی را کنار بگذاریم خارجی‌ها احتمالاً فکر می‌کنند که ما از اصلاحات ارضی

منصرف شده‌ایم." خوب بگذار این طور فکر کنند، وقتی دیدند ما در عمل داریم آن را ادامه می‌دهیم، از اشتباه در می‌آیند.<sup>۸۳</sup>

البته ارسنجانی ابقا و به یکی از مهم‌ترین ارکان اصلاحات ارضی بدل شد.

دوران نخست وزیری علم پرآشوب بود. انقلاب سفید شاه، عبارتی که نخستین بار امینی به هنگام تصویب قانون اصلاحات ارضی به کار برد، بر دو پایه بحث برانگیز استوار بود: اصلاحات ارضی و حقوق زنان. روحانیان به هر دو و البته به حقوق زنان بیش از اصلاحات ارضی معترض بودند. در مورد اصلاحات ارضی روحانیان در میان زمینداران متحدانی قدرتمند داشتند. اتحاد علیه حقوق زنان، هر چند زمینه‌ای گسترده داشت، به درستی تبیین نشده بود، روحانیت محور این اتحاد بود و بازار وجه لازم برای این مخالفت‌ها را تأمین می‌کرد.

نخستین برخورد مهم بین دولت و روحانیان مربوط به زنان بود. در روز ۱۵ مهر دولت تصویب‌نامه جدیدی در مورد انتخابات انجمن‌های ایالتی و ولایتی صادر کرد و به موجب آن زنان هم مانند اقلیت‌های دینی می‌توانستند شانه به شانه مردان مسلمان رأی دهند. این تصمیم اعتراض شدید روحانیان را برانگیخت. آیت‌الله‌ها شریعتمداری، گلپایگانی، حائری و همچنین حجت الاسلام روح‌الله خمینی با هم تصمیم گرفتند که هر یک به صورت جداگانه از شاه بخواهد که به دولت در مورد لغو این فرمان دستور دهد و به دولت درباره پیامدهای جدی انجام چنین کاری هشدار دهد. شاه با اطمینان دادن به روحانیان در این مورد که در حفظ شعائر دینی کوشاست، عقب‌نشینی کرد و به آنها گفت که باید اعتراضات خود را با دولت در میان بگذارند و او مثل همیشه خواهان

---

۸۳. بنیاد مطالعات ایران، تاریخ شفاهی، مصاحبه با غلامحسین جهانشاهی، مصاحبه‌گر مهناز افخمی، ژوان له پن، فرانسه، ۳۱ اوت ۱۹۸۹، ۱-۱۵-۱۶ [از این پس جهانشاهی].

موفقیت آیات عظام در ترویج مقررات اسلامی و هدایت ملت است.<sup>۸۴</sup> پاسخ ملایم مقام سلطنت علما را به انتقاد شدیدتر از دولت ترغیب و خمینی مستقیماً علم را تهدید کرد: "مطمئن باشید تخلف از قوانین اسلام و قانون اساسی و قوانین موضوعه مجلس شورا برای شخص جنابعالی ایجاد مسئولیت شدید ... خواهد کرد."<sup>۸۵</sup> در این میان اجرای قوانین اصلاحات ارضی به تظاهراتی در چند منطقه ایلات نشین در سراسر کشور انجامید و از جمله در فارس، یکی از رؤسای محلی که مسئول اجرای قانون اصلاحات ارضی بود، به قتل رسید. دولت در مورد اصلاحات ارضی مصمم بود ولی در مورد حقوق زنان کوتاه آمد. در روز ۸ آذر ۱۳۴۱ علم به اطلاع روحانیان رساند که زنان در انتخابات محلی شرکت نمی کنند.<sup>۸۶</sup>

شاه در مورد اصلاحات ارضی مصمم تر بود. او این برنامه را به عنوان اقدامی انقلابی عنوان کرده و خواستار حمایت مردمی و بین المللی شده بود، و در اغلب موارد هم از آن حمایت برخوردار گشت. برای مثال لیندن جانسون، معاون ریاست جمهوری ایالات متحده، به هنگام دیدار از ایران در اوائل شهریور، برنامه اصلاحات ارضی را عالی خواند و شاه را درخور ستایش برای اجرای آن دانست. جانسون گفت ایالات متحده کمک های مالی خود را به ایران ادامه می دهد.<sup>۸۷</sup>

در داخل شاه برای این که این برنامه را به شکلی مقبول عموم مردم به آنها عرضه دارد، در سراسر کشور به تبلیغات پرداخت. او در اراک به هنگام توزیع اسناد مالکیت کشاورزان را پخته تر از آن قلمداد کرد که دیگران فکر می کنند.

---

۸۴. روزشمار، ۲: ۱۴۶-۱۴۵.

۸۵. همان، ۲: ۱۴۶.

۸۶. همان، ۲: ۱۴۷.

۸۷. گاهنامه، ۳: ۱۲۶۲-۱۲۶۱.

"کشاورزان ما فوری اهمیت تعاونی‌ها را تشخیص دادند و در آنها عضو شدند، و این باعث شد که همه ما قانع شویم که راه ما درست است. غلو نیست اگر بگوییم که شاید راهی که ما برگزیده‌ایم [اجرای برنامه اصلاحات ارضی] در ایران بهتر از راهی است که دیگران برگزیده‌اند."<sup>۸۸</sup> در ماه شهریور در مراغه او اصلاحات ارضی را "پیشرفته‌ترین شیوه اعطای رفاه، سعادت و زندگی شرافتمندانه به کشاورز ایرانی"<sup>۸۹</sup> نامید. یکی دو روز بعد در رضاییه، شاه هدف از اصلاحات ارضی را بخشیدن "معنایی جدید به ایران، استقلالش و تمامیت ارضی آن" توصیف کرد. "مراد ما این است که ایران شانۀ به شانۀ پیشرفته‌ترین کشورهای جهان گام بردارد. به این منظور باید تمام توان و قابلیت خود را در جو عدالت اجتماعی به کار گیریم که برابر با والاترین باشد. من مطمئنم که تاریخ ما، سنت‌های ما، و ثباتی که پروردگار به ما ارزانی داشته است، این امکان را به ما می‌دهد که با آرامش ولی به سرعت به بیشترین پیشرفتی که در قرن بیستم برای کشوری ممکن است دست یابیم و به این موضوع افتخار کنیم."<sup>۹۰</sup> شاه در تبریز گفت: "دلیل موفقیت ما این است که قلب من و شما برای یک هدف می‌تپد. احساس و اندیشه ما مثل هم است و دلیلش این است که این پیوند روحی و احساسی باعث شده است که من بفهمم خواسته شما چیست، و چنین است که ما به خواست خداوند همیشه با هم جلوتر از رخدادهای پیش رفته‌ایم."<sup>۹۱</sup>

شاه پس از بازگشت به تهران و به مناسبت سالگرد تولدش در ۴ آبان انقلاب سفید را "تحولی اجتماعی و بی‌سابقه در تاریخ ۳۰۰۰ ساله ایران" خواند.

۸۸. همان، ۳: ۱۲۶۶.

۸۹. همان، ۳: ۱۲۶۸.

۹۰. همان، ۳: ۱۲۶۹.

۹۱. همان، ۳: ۱۲۷۲.

این "تحولی بود با هدف بازگرداندن حقوق عادلانه تمام اعضای جامعه شهروندی ما و بنابراین هر قدر ساز و برگ عدالت قوی‌تر باشد اصلاحات ما مستحکم‌تر و عمیق‌تر می‌شود."<sup>۹۲</sup> شاه احساس می‌کرد بین او و ملت پیوندی برقرار است و این احساس به او اعتماد به نفس می‌بخشید. قانون ایجاد سپاه دانش، که بخشی از انقلاب سفید بود، در اوائل آبان به تصویب رسید، و به موجب آن مسئولیت آموزش سربازان ارتش و اعزام آنها به روستاها برای تدریس در مدارس ویژه به عهده وزیر فرهنگ و جنگ گذاشته شد. این هم طرحی جدید بود که مایه تحسین ایرانیان و ۱۱۳ کشوری شد که در دوازدهمین کنفرانس یونسکو شرکت کردند. شاه در سفری زیارتی به حرم اما هشتم در مشهد اعلام کرد که نظام ارباب و رعیتی رو به پایان است. "هر کس در مزرعه کار می‌کند دیگر نباید رعیت باشد بلکه آزادمردی است که آزادانه کار می‌کند و در محیطی که مالک و کارگر، هر یک حقوقی دارند و با صلح و صفا با هم کار می‌کنند، شرافتمندانه حقوقش را دریافت می‌کند."<sup>۹۳</sup>

\*\*\*

در نخستین ماه‌های نخست وزیری علم گروهی کوچک از وزیران در جلساتی منظم و هفتگی درباره موضوع‌های مملکتی با شاه بحث می‌کردند. این جلسات معمولاً عصرهای پنجشنبه برگزار می‌شد و معمولاً چند ساعت به درازا می‌کشید. این به نوعی دیدار غیررسمی شورای حکومت با شاه بود. جهانشاهی به خاطر می‌آورد که در آن جلسات "رفتارها دوستانه بود و شرکت کنندگان آزادانه و به راحتی سخن می‌گفتند."<sup>۹۴</sup> به هر حال، دولت علم هرگز در حضور شاه به

۹۲. همان، ۳: ۱۲۷۹.

۹۳. همان، ۳: ۱۲۹۳.

۹۴. جهانشاهی، پیشین، ص. ۷.



طور کامل تشکیل نشد، جز یکبار که شاه آن را فرا خواند تا به اطلاع هیئت دولت برساند که می‌خواهد بزودی برنامه شش ماده‌ای خود را به ملت اعلام کند و تصمیم دارد درباره آن همه‌پرسی برگزار کند و شاه مایل بود درباره متن سخنرانی خود با وزرا گفتگو کند. درباره این شش ماده پیش از این هم بحث شده بود، و البته مهم‌ترین آنها اصلاحات ارضی بود که ماده اول را تشکیل می‌داد، و حقوق سیاسی زنان که ماده پنجم بود. در هیئت دولت اختلاف نظر وجود داشت: برخی مخالف و برخی موافق با اصلاحات ارضی بودند، گروه سومی هم وجود داشتند که موافق آن بودند ولی نه به شیوه‌ای که برای اجرای آن پیشنهاد شده بود. علم تصور کرده بود بحثی منطقی، کار صحیحی است و به همین دلیل از ارسنجان، وزیر مسئول اصلاحات ارضی، خواسته بود در این جلسه حضور نیابد. او می‌خواست هیچ یک از وزرایش مرعوب نشوند و جدالی هم در حضور شاه صورت نگیرد.

به هر حال همه‌پرسی فوری مورد بحث قرار گرفت. تنها همه‌پرسی دیگر را مصدق در ایران برگزار کرده بود و نه تنها به دلیل شیوه برگزاری آن بلکه به دلایل مربوط به قانون اساسی نتیجه فاجعه‌آمیزی از آن به بار آمده بود. برخی از افراد حاضر در جلسه تصور می‌کردند که کل این طرح بسیار شتابزده و نسنجیده است. بهنیا و نصرالله انتظام خواستار آمادگی سیاسی بیشتر و احتیاط و مشورت بودند. جهانشاهی مسئله مطابقت همه‌پرسی با قانون اساسی را مطرح کرد. در قانون اساسی همه‌پرسی پیش‌بینی نشده بود، و خود شاه هم با تکیه بر قانون اساسی از اقدام مصدق انتقاد کرده بود. شاه نظریه‌ای نو را عرضه داشت: "مصدق رئیس دولت بود و من رئیس کشور هستم. او حق نداشت به همه‌پرسی توسل

جوید؛ اما من حق دارم.<sup>۹۵</sup> این استدلال از نظر برخی از حاضران قانع کننده نبود ولی آن گونه که جهانشاهی می گوید "او شاه و رئیس کشور بود."<sup>۹۶</sup>

در متنی که برای وزرا خوانده شد شاه برای تأیید تصمیمش در مورد برگزاری همه پرسی اظهار می داشت که نمایندگان مجلس پیشین به درستی انتخاب نشده اند و بنابراین واقعاً نمایندگان مردم نیستند. به این دلیل بود که شاه می خواست مردم مستقیماً به پیشنهادهای انقلابی وی رأی دهند. او گفت در آینده انتخابات بدون تقلب برگزار می شود و در آن صورت دیگر نیازی به همه پرسی نخواهد بود. این البته حرف بسیار بدی بود و برخی از وزرا از شاه خواستند این قسمت را از سخنرانی خود حذف کند. جهانشاهی گفت "اعلیحضرت، البته متوجه هستید که تمام مجلس های پیشین با نظارت شما انتخاب شدند و منابع قوانینی هستند که ما بر اساس آنها زندگی می کنیم." انتظام و بهنیا هم از او حمایت کردند. شاه همچنان به ارائه شواهدی برای تأیید موضع خود ادامه داد، اما در نهایت پذیرفت اشاره به مجلس را از سخنرانی خود حذف کند.<sup>۹۷</sup>

\*\*\*

در روز ۱۹ دی ۱۳۴۱ شاه کنگره ملی دهقانان ایران را در ورزشگاه محمد رضا شاه افتتاح کرد. این کنگره متشکل بود از در حدود ۴۲۰۰ نفر از نمایندگان دهقانان، که از میان دهقانان مستقل و همچنین اتحادیه ها و تعاونی های کشاورزی برگزیده شده بودند. شاه تغییراتی را که در گذشته در ایران به وجود آمده بود توضیح داد و دلایل تغییرات مورد نظر خود را پیشنهاد و از مردم ایران خواست

---

۹۵. جهانشاهی، پیشین، ۱-۱۰.

۹۶. همان، ۱-۱۱.

۹۷. همان، ۱-۱۲.

آنها را تأیید کنند. او به همان شیوه‌ای سخن گفت که در این باره با هیئت دولت بحث کرده بود. او لایحه‌ای شش ماده‌ای برای اصلاحات مطرح کرد تا مردم آن را به طور مستقیم تأیید کنند و مانع از آن شوند که عوامل ارتجاع سیاه و سرخ آنها را سست و بی‌اثر کنند. لایحه شش ماده‌ای اصلاحات، که در قالب اصول انقلاب سفید عرضه می‌شد عبارت بود از:

- (۱) الغای رژیم ارباب و رعیتی با تصویب قانون اصلاحات ارضی ۱۹ دی ۱۳۴۰ مصوب دولت و متمم‌های آن.
- (۲) تصویب قانون ملی کردن جنگل‌ها و مرتع‌ها
- (۳) تصویب فروش سهام کارخانه‌های دولتی به بخش خصوصی به عنوان پشتوانه اصلاحات ارضی
- (۴) تصویب سهم کردن کارگران در سود کارخانه‌ها
- (۵) اصلاح قانون انتخابات و اعطای حق رأی به زنان
- (۶) تصویب ایجاد سپاه دانش به منظور اجرای قانون آموزش همگانی و اجباری

اغلب این لایحه‌ها در دوره امینی و در غیاب مجلس به تصویب دولت رسیده بود. در آخرین ماه‌های دولت اقبال در سال ۱۳۳۸، به دلیل پافشاری‌های شاه، دولت قانون اصلاحات ارضی را که جمشید آموزگار، وزیر کشاورزی، آماده کرده بود تقدیم مجلس شورا و سنا کرد، اما، به گفته شاه، نمایندگان مجلسین (به ویژه مالکین در میان آن‌ها) با استفاده از ترفندها و مهارت‌هایی به گونه‌ای آن را تغییر دادند که وقتی به تصویب رسید اثری از نظرات شاه در آن دیده نمی‌شد.<sup>۹۸</sup>

۹۸. شرح دنمن (D.R.Denman) در کتاب لنچاوسکی:

George Lenczowski, ed. *Iran under the Pahlavis*, Stanford, Hoover, 1978, pp. 253-301, p. 263.

شاه آن لایحه را در ۱۶ خرداد ۱۳۳۹ امضا کرد و گفت بهتر از هیچ است، اما همه‌پرسی انتقام او بود. نزد او، این همه‌پرسی اوضاع را به سود آرزوهای وی و علیه حرص و آز زمینداران، تاریک‌اندیشی روحانیان، و عوام‌فریبی جناح چپ عوض می‌کرد. این قانون به ابزاری برای پیوند او و ملت بدل می‌شد. از این پس، یا بزودی، پیوند شاه و مردم، بدون میانجی، صادقانه و مستحکم می‌شد. او به دهقانانی که تازه به اتفاق آرا پیشنهاد او را در همه‌پرسی تأیید کرده بودند گفت: "هیچ کشوری در دنیا با قوانینی پیشرفته‌تر از قوانین ایران وجود نخواهد داشت. شما پیام آور این موج شادی برای ملت خود هستید: این تازه آغاز کار است."<sup>۹۹</sup> دهقانان تصمیم گرفتند به او لقب "دادگستر" اعطا کنند، اما او نپذیرفت. او با تشکر از کنگره در پاسخ گفت این کار را برای کشورش کرده است و نه برای القاب.<sup>۱۰۰</sup>

شاه به سهولت و به گفته‌ی اغلب افراد به شکلی منصفانه در همه‌پرسی موفق شد. ولی این پیروزی بدون پیامد نبود. دولت روز ۶ بهمن را روز رأی‌گیری اعلام کرد. در روز دوم بهمن آیت‌الله خمینی همه‌پرسی را "خلاف شرع" اعلام کرد و مردم را از مشارکت در آن باز داشت. چند تن دیگر از آیت‌الله‌ها هم از او پشتیبانی کردند، بازار تعطیل شد و نزاعی بین نیروهای پلیس و تظاهرکنندگان در گرفت. در روز سوم بهمن دولت اعلام کرد که اجازه‌ی هیچ‌گونه مداخله در همه‌پرسی را نمی‌دهد. دهقانان به تهران آمدند و در تظاهرات به نفع برنامه‌ی شاه به کارگران ملحق شدند. زنان به خیابان‌ها آمدند و خواستار حق مشارکت در

مخالفان اصلاحات ارضی به انتقاد از آموزگار پرداختند و او را به غلط و در نمان متهم کردند که دارد طرحی

امریکایی را به مرحله‌ی اجرا در می‌آورد. نگاه کنید به: ره‌آورد، زمستان ۱۹۹۲، صص. ۲۶۶-۲۶۴.

۹۹. گاهنامه، ۳: ۱۲۹۷، ۱۲۹۸.

۱۰۰. همان.

همه‌پرسی شدند. در روز چهارم بهمن، شاه به قم رفت که روز پیش در آنجا جنگی واقعی بین طلاب و نیروهای نظم و قانون درگرفته بود. او در حرم حضرت معصومه دعا و اسناد مالکیت را میان دهقانان تقسیم کرد. شاه با اشاره به روحانیان گفت: "ما به مفتخوری در این مملکت پایان داده‌ایم... نقاب‌ها برداشته شده است. از نظر من مرتجعان سیاه بدتر از ویرانگران سرخ‌اند. .. این آقا [خمینی] که کمال مطلوبش حکومت مصر است، که بیش از یک میلیارد دلار اسلحه خریده است، به ما می‌گوید سلاح‌های خود را از میان ببریم. ما ۱۵ میلیون نفر را صاحب زمین کرده‌ایم در حالی که رهبر این آقا، عبدالناصر مصری، دست کم ۱۵ هزار نفر زندانی سیاسی دارد ولی مجلس و انتخابات ندارد." ۱۰۱

در روز ۶ بهمن، مردم در تهران و شهرستان‌ها رأی دادند. زنان برای نخستین بار در ایران، هر چند به دلایل سیاسی و قانونی جدا از مردان، رأی دادند. این رخداد و پیروزی بزرگی برای زنان بود، که بخش زیادی از آن در نتیجه تلاش خودشان به دست آمده بود. آرمان آنها در برنامه رهبری از اولویت چندانی برخوردار نبود، هر چند شاهدخت اشرف، رئیس افتخاری سازمان زنان، که به تازگی تأسیس شده بود، آن را ارتقا بخشیده بود. دولت اعلام کرده بود همه‌پرسی بر اساس قانون کلی انتخابات برگزار می‌شود که معنای آن این بود که زنان نمی‌توانند رأی بدهند. اما زنان برای کسب حق رأی تلاش و اعلام کردند که این مورد تفاوت دارد و شاه مایل است تمام مردم عقیده خود را ابراز کنند. در روز ۱۷ دی، سالروز کشف حجاب زنان، نمایندگان زنان از چند انجمن زنان در جلوی نخست وزیری جمع شدند تا به عقب‌نشینی دولت در مورد انتخابات انجمن‌های ایالتی و ولایتی اعتراض کنند و بکوشند حق شرکت در همه‌پرسی

آتی را به دست آورند. این فعالیت نتیجه مهمی به بار نیاورد، علم، نخست وزیر، برای توضیح دادن این که چرا نمی‌تواند به درخواست زنان پاسخ مثبت دهد، به قانون استناد کرد.<sup>۱۰۲</sup> علم البته هنوز متأثر از شکست از روحانیان بود و می‌اندیشید مشکلات پیش رو اجازه پرداختن به امری را نمی‌داد که او بوالهوسی زنان تلقی می‌کرد. او از شاهدخت اشرف خواست که زنان با فعالیت در زمینه انتخابات وضع را از این که هست دشوارتر نکنند. شاهدخت در دیداری خصوصی با سرکردگان زنان وضع بغرنج علم را با آنها در میان گذاشت. زنان موافقت کردند که به نام سازمان زنان، که شاهدخت اشرف ریاست آن را به عهده داشت، اقدام نکنند ولی درخواست کردند به نام سازمان‌های متبوع خود فعالیت کنند. با این خواسته آنها موافقت شد. سپس شاهدخت اشرف از شهر بیرون رفت تا در دسترس دولت نباشد.<sup>۱۰۳</sup> در روز سوم بهمن زنان در مدارس و ادارات دولتی دست از کار کشیدند و درخواست حق شرکت در همه‌پرسی کردند.<sup>۱۰۴</sup> غروب روز ۵ بهمن و شب پیش از همه‌پرسی، به آنها گفتند که می‌توانند، البته جدا از مردان، رأی بدهند. این پیروزی بزرگ و دلیلی برای جشن و شادی بود. صبح روز بعد زنان در تهران و شهرستان‌ها آرای خود را به صندوق‌هایی که خود شتابان آماده کرده بودند ریختند. در ساعت ۱۱ صبح آن روز وزیر کشور از رادیو اعلام کرد که آرای زنان برای تعیین نتیجه انتخابات به حساب نمی‌آید. این ضربه‌ای بود به زنان و باعث نسبت دادن اتهام تقلب به دولت از داخل کشور و از خارج شد. اما زنان رأی داده بودند و حتی اگر این آرا در شمارش نهایی به حساب نمی‌آمد، واقعیت رأی دادن زنان به منزله رویه و پیشینه‌ای قابل استناد بود. پس از شمارش آرا معلوم شد ۱۶,۴۳۳ زن در تهران و نزدیک به ۳۰۰,۰۰۰

۱۰۲. دولتشاهی در افخمی، پیشین، صص. ۱۲۶-۱۲۴.

۱۰۳. همان.

۱۰۴. روزشمار، ۲: ۱۴۹-۱۴۸.

زن در شهرستان‌ها در مقایسه با ۵۲۱,۱۰۸ مرد در تهران و ۵,۵۹۸,۷۱۱ مرد در شهرستان‌ها، آرای خود را در تأیید پیشنهاد شاه به صندوق ریخته‌اند.<sup>۱۰۵</sup> در روز ۸ اسفند، شاه در مراسم گشایش کنگره بزرگ اقتصادی اعلام کرد که زنان در تمام انتخابات واجد شرایط رأی دادن و نامزد شدن هستند. شاه به زنانی که برای سپاسگزاری در برابر دفتر او گرد آمده بودند گفت: "اگر این حقوق انسانی اولیه از شما دریغ می‌شد، انقلاب ما، که دنیا آن را تحسین می‌کند، کامل نبود."<sup>۱۰۶</sup>

\*\*\*

نخستین روز سال نو طلیعه ستیزه‌ای بود که داشت بین دولت و روحانیان افراطی در می‌گرفت. شاه به مردم گفت که آینده ایران بر پایه عدالت اجتماعی، توزیع منصفانه ثروت، درآمد عادلانه و قانونی از کار و سرمایه، و تأمین حداقل درآمد مورد نیاز برای زندگی در حد معقول مرفه استوار خواهد بود.<sup>۱۰۷</sup> خمینی اعلام کرد که مردم عید ندارند زیرا اصولی که شاه برای همه‌پرسی مطرح کرده است خلاف اسلام است و همه‌پرسی اقدامی شرم‌آور است.<sup>۱۰۸</sup> دو طرف نیروهای خود را به میدان آوردند، البته رژیم آشکارا قوی‌تر بود. خمینی جز در میان روحانیان و گروه‌های بازاری شهرتی نداشت. بسیاری از کارمندان دولت هم او را نمی‌شناختند. علینقی عالیخانی، که اندکی بعد وزیر اقتصاد دولت علم شد، نام خمینی را هم نشنیده بود، هر چند از نظر سیاسی فردی مطلع بود و در دفتر

۱۰۵. گاهنامه، ۳: ۱۳۰۳-۱۳۰۴؛ روزشمار، ۲: ۱۵۰؛ دولتشاهی، پیشین، صص. ۱۳۳-۱۳۴.

۱۰۶. گاهنامه، ۳: ۱۳۱۰؛ دولتشاهی، پیشین، ۱۳۶-۱۳۵.

۱۰۷. همان، ۳: ۱۳۱۴.

۱۰۸. روزشمار، ۲: ۱۵۳.

۱۰۹. غلام‌رضا افخمی، سیاست و سیاستگذاری اقتصادی دز ایران، ۱۳۴۰-۱۳۵۰، مصاحبه با علینقی عالیخانی، بنیاد مطالعات ایران، بتسدا، ۲۰۰۱، ص. ۳۹.

روابط خارجی ساواک به عنوان تحلیل‌گر کار کرده بود.<sup>۱۰۹</sup> از سوی دیگر، تقریباً همه آیت‌الله‌های عظمایی چون بروجردی فقید، حکیم، شریعتمداری، گلپایگانی، کاشف‌الغطاء و امثال آنها را می‌شناختند. اغلب این آیت‌الله‌ها با رویکرد افراطی خمینی موافق نبودند. از سوی دیگر، با توجه به فرهنگ روحانیت، اغلب آنها خود را موظف می‌دیدند به ظاهر از او حمایت کنند.

در روز ۱۲ فروردین ۱۳۴۲، شاه در سفری زیارتی به حرم امام هشتم در مشهد، روحانیان افراطی را مانعی در راه پیشرفت کشور خواند. "احکام شرعی قرآن را باید همان گونه که هست به مسلمانان خوب ایران شناساند؛ آنها باید اسلام واقعی را بیاموزند. آنها باید به کنه کذبی که برخی از افراد برای منافع جیب خودشان ابداع کرده‌اند، پی ببرند."<sup>۱۱۰</sup> شاه به مناسبت عید غدیر گفت کاری که او کرده است مظهر خواسته پیامبر و امام اول برای مسلمانان واقعی است. "دو گروه از افراد با سیاست ما مخالفت می‌کنند: آنها ارتجاع سیاه و وطن‌فروشان سرخ هستند. ما خائنان سرخ را از ابزارهای مخرب‌شان محروم کرده‌ایم. آنها گیج و لال و مبهوت شده‌اند. آنها مثل بچه‌های سه ساله طوطی‌وار هرچه را به آنها یاد داده اند تکرار می‌کنند و نمی‌توانند حرف خود را با واقعیات اطراف‌شان ارتباط دهند."<sup>۱۱۱</sup> اما دست کم گرفتن این جنگ اشتباه بود. مخالفان چپی شاه هنوز قدرتمند و کانون فعالیت اغلب آنها دانشگاه بود.<sup>۱۱۲</sup>

به هر حال، مشکل شاه در آن زمان خمینی و روحانیان تندرو بودند، هر چند به گفته شاه "ارتجاع سیاه داشت شکست می‌خورد زیرا مردم روز به روز

۱۱۰. گاهنامه، ۳: ۱۳۱۶.

۱۱۱. همان، ۳: ۱۳۲۴، ۱۳۲۸.

112. Report of the Political Officer, US Embassy, Tehran, No. 260, 3 December 1964, in *Asnad*, Vol. 6., pp. 10-18.



تحصیل کرده‌تر می‌شدند و نادانی جای خود را به دانش می‌داد، و بنابراین بزودی روحانیان دیگر نمی‌توانستند سواری بگیرند<sup>۱۱۳</sup> البته شاه می‌دانست که در مورد خمینی و اسلام‌گرایان تندرو باید اقدامی بشود. او به ساواک دستور داد در این زمینه پیشنهادهای بدهد. به این منظور سرلشکر حسن پاکروان، رئیس ساواک، با معاونانش، از جمله سرتیپ ماهوتیان، معاون امنیت داخلی، بابا امجدی، رئیس دفتر سوم و عهده‌دار امنیت داخلی، منصور قدر، رئیس اطلاعات و چند تن دیگر چند جلسه تشکیل داد. به گفته قدر، این گروه هوادار بی‌اعتنایی به خمینی و رفتار او بود. این پیشنهاد هم مطرح شد که مؤثرترین راه کنار آمدن با مسئله خمینی این بود که علناً به او بی‌اعتنایی شود و او را سر به نیست کنند و مراسم خاکسپاری باشکوهی برایش بگیرند. پاکروان فوری با این پیشنهاد مخالفت کرد.<sup>۱۱۴</sup> اما پیش از آنکه اقدام مهمی صورت گیرد این بحث در روز ۱۳ خرداد، که عاشورا بود، به مرحله بحرانی و حساس رسید. خمینی در سخنرانی در مدرسه فیضیه قم شاه و رژیم را شماتت و شاه را با یزید مقایسه کرد. او گفت هدف یزید فقط امام حسین نبود بلکه تمام خاندان پیامبر بود. هدف شاه هم فقط مرجعیت نیست بلکه بنیاد اسلام است. "این افراد اسلام را نمی‌خواهند. اسرائیل نمی‌خواهد در این مملکت دانشمند باشد، اسرائیل نمی‌خواهد در این مملکت قرآن باشد؛ اسرائیل نمی‌خواهد در این مملکت علمای دین باشند؛ اسرائیل نمی‌خواهد در این مملکت احکام اسلام باشد .... اسرائیل به دست عمال خود. این چیزهایی که مانع هستند، چیزهایی که سد راه هستند، این سدها را می‌شکند؛ قرآن سد راه است، باید شکسته شود؛ روحانیت سد راه است، باید شکسته شود.... آقا! من به شما نصیحت می‌کنم، ای آقای شاه! ای جناب شاه! من به تو

۱۱۳. گاهنامه، ۳، ۱۳۲۴، ۱۳۲۸

۱۱۴. مصاحبه با سرلشکر منصور قدر، مصاحبه‌گر غلام رضا افخمی، واشنگتن دی.سی. ۳۰ آوریل و ۴ مه ۱۹۸۶، صص. ۲۱-۲۰.

نصیحت می‌کنم؛ دست بردار از این کارها. آقا! اغفال دارند می‌کنند تو را. من میل ندارم که یک روز اگر بنخواهند تو بروی، همه شکر کنند." ۱۱۵

این قابل تحمل نبود. خمینی در روز ۱۵ خرداد دستگیر شد اما این پایان دردها نبود. پس از دستگیری خمینی، در قم، شیراز، مشهد، تهران و چند شهر دیگر تظاهرات شروع شد. همه جا تظاهرکنندگان را به شدت سرکوب کردند و در نتیجه بسیاری کشته و زخمی شدند. در تهران حکومت نظامی برای نخستین بار تقریباً پس از ده سال اعلام شد. بی‌تردید مخالفان در مورد شمار تلفات روزهای ۱۵ و ۱۶ خرداد در حد زیادی غلو کردند. رقم واقعی بسیار کمتر ولی دقیق نبود. به هر حال، عقیده عموم این است که دولت مصمم بود جلوی تظاهرات و راهپیمایی‌ها، به ویژه آن گروهی از راهپیمایان کفن‌پوش را که به سوی تهران در حرکت بودند، بگیرد. عقیده غالب این است که علم، نخست‌وزیر، مرد میدان بود و محکم‌ایستاد تا رژیم را حفظ کند، او از شاه درخواست کرد به او اجازه دهد اقدامات لازم را بکند و اگر کارها بر وفق مراد انجام نشد او را مسئول معرفی کنند. به گفته علینقی عالیخانی، وزیر اقتصاد او، علم دقیقاً همین کار را کرد. عالیخانی گفت علم ذاتاً فردی آرام و مسلط بر خود بود. او وظیفه خود می‌دانست که با این بحران مقابله کند اما همکارانش را در هیئت دولت اغلب بی‌اطلاع از امور نگه می‌داشت:

از گوشه و کنار خبر می‌رسید که تشنج در میان بازاری‌ها و روحانیان، بزرگ مالکان و سران ایلات در برخی از مناطق کشور هست. همچنین می‌شنیدیم که جبهه ملی هم با این اصلاحات مخالف است. اما در هیئت وزیران صحبت خاصی نمی‌شد مگر اینکه موردی پیش بیاید که اشاره‌ای بشود. خاطریم هست یکبار علم گفت در قم چند نفر از این طلبه‌ها تظاهرات کرده اند ولی توی سرشان زدم. خارج از اینها مطلقاً آمادگی ذهنی

نداشتیم که خبری می‌شود... در نتیجه می‌توانم به شما بگویم آن روزی که ۱۵ خرداد بود خود علم آمادگی کامل داشت. روزها بود که او داشت خودش را آماده می‌کرد. اما به ما چیزی نگفته بود. او مردی خونسرد و تودار بود. او معتقد بود دلیلی ندارد دیگران را نگران و متوحش کند... بعدازظهر روز ۱۵ خرداد، ما جلسه هیئت دولت داشتیم. علم فوق‌العاده آرام، خندان و شوخ‌تر از همیشه بود. رفتارش نشان می‌داد آدمی است که در یک مرحله بحرانی اهل تسلط بر جریان‌ات است.<sup>۱۱۶</sup>

تمام دوستان علم با این حرف موافق نیستند. غلامحسین جهانشاهی تصور می‌کرد علم سرسپرده شاه بود. به گفته جهانشاهی: "او مجذوب شاه بود. اگر شاه اصلاحات ارضی می‌خواست، مهم نبود منافع شخصی علم در چیست، اصلاحات ارضی برای کشور بهترین بود. علم عقاید اقتصادی، اجتماعی یا سیاسی خودش را نداشت. اگر هم داشت، مهم نبود؛ در صورت تعارض آن عقاید با عقاید شاه از آنها چشم می‌پوشید. شاه اهمیت داشت، و از قضا شاه خوب فکر می‌کرد و فهمیده بود و بهترین چیزها را برای کشور می‌خواست، پس همین بود و بس، و آنچه شاه اراده می‌کرد باید انجام می‌شد، نه بیشتر و نه کمتر."<sup>۱۱۷</sup>

جهانشاهی در این مورد هم شک داشت که علم به هنگام بحران خمینی در سال ۱۳۴۲ بنا به پیشنهاد خود به نفرات دستور داده باشد که قائله را ختم کنند.

ما باید بین دو دوره از خدمت علم به شاه تمایز قائل شویم: دوره شورش خمینی در سال ۱۳۴۲ و دوره وزارت دربار وی در یک دهه بعد. در مورد سال ۱۳۴۲، همه معتقدند و من هم مثل بسیاری از افراد دیگر شنیده‌ام که علم در مناسبت‌هایی بی‌شمار گفته است او بود که دستور شلیک به تظاهر کنندگان و متوقف کردن حملات را داده است، و این چیزی بود که بعدها و در آغاز انقلاب مطرح شد. من به دو دلیل این حرف

۱۱۶. عالیخانی، پیشین، ۴۱-۴۲

۱۱۷. جهانشاهی، پیشین، ۱-۱۸-۱۹

را قبول ندارم. نخست اینکه علم به قدری به شاه وفادار بود که ممکن نبود هرگز بدون تأیید او دست به اقدامی بزند، و البته در مورد اقدامی با چنین پیامدهای عظیم این امکان به هیچ وجه وجود نداشت. دوم، در چنین شرایطی ارتش، بدون تأیید شاه، از دستورات نخست وزیر اطاعت نمی کرد. من تصور می کنم علم چنان تمام و کمال سرسپرده شاه بود که مسئولیت کشتن مردم را به عهده گرفت تا شاه را از هر گونه ملامتی مبرا کند. من این طور فکر می کنم.<sup>۱۱۸</sup>

سران ارتش با این ارزیابی موافق اند و مدعی هستند که آنها فقط از فرمانده کل قوا دستور می گرفتند. اگر شاه دخالت نمی کرد علم نمی توانست ارتش را کنترل کند. اما این گفته فقط تا این حد قابل قبول است. مداخله شاه با گذشته، مثلاً تابستان ۱۳۳۱، تفاوتی نداشت. او مایل به خونریزی نبود. تیمسارها نصیری، رئیس پلیس، اویسی، فرمانده گارد، پاکروان، رئیس ساواک، امیر صادقی، فرمانده دژبان مرکز و مالک، فرمانده ژاندارمری، در این مورد با یکدیگر و با نخست وزیر صحبت می کردند نه با شاه.

در ساعت ۳ صبح روز ۱۵ خرداد خمینی دستگیر شد. نصیری، رئیس پلیس و فرماندار نظامی تهران، ساعت ۵ صبح به اویسی تلفن کرد تا واحدهای خود را اعزام دارد، اما نتوانست با او صحبت کند زیرا اویسی داشت نماز صبح می خواند. نصیری به کامبیز آتابای، که در آن موقع آجودان اویسی بود، با "صدایی هیجان زده و لرزان" گفت تظاهرکنندگان دارند شهر را به آتش می کشند. آتابای به یاد می آورد که تقریباً هم زمان خانم اویسی تلفن زد و می خواست با همسرش صحبت کند. زمانی که به او گفتند نصیری هم تلفن کرده است اما همسر وی در حال خواندن نماز است او با عصبانیت تمام سر آتابای، که مثل پسرش با او رفتار می کرد، داد کشید: "او را از سر سجاده بلند کنید و بگویید کاری بکند." از آنجا

که نماز صبح کوتاه است در این موقع دیگر نماز اویسی به پایان رسیده بود و او به همراه آجودانش عازم ستاد فرماندهی در اداره شهرداری کل شدند. در اینجا آتابای متوجه شد که اوضاع آن طور نیست که باید باشد و فرماندهان درست نمی‌دانستند چه باید بکنند. در حدود ساعت ۸ صبح اویسی خبر شد که یکی از افسران چاقو خورده و به شدت مجروح شده است. او مثل مواقع دیگری که عصبانی می‌شد کلاه نظامی خود را به دست گرفت و فریاد کشید: "به ولای حق قسم که اینجا نمی‌ایستم تا به آنها اجازه دهم که چنین بلایی سر افسران من بیاورند. تکلیف مرا روشن کنید." معلوم بود که فرمان شاه در مورد رعایت احتیاط سران ارتش را نومیید کرده بود. در حدود ساعت ۱۰ علم به همراه مهدی پیراسته، وزیر کشور، وارد ستاد فرماندهی شد. علم در نهایت خونسردی، به گونه ای که آتابای احساس کرد اعتماد به نفس و اقتدار فرماندهان را افزایش داد گفت "نظم باید برقرار شود. برای خاتمه دادن به این شورش خیانت‌بار علیه کشور در چارچوب قانون هر کاری که لازم است انجام دهید." آتابای گفت: "تا آنجا که من اطلاع دارم تیمسار اویسی، رئیس من، پس از آن هیچ تماسی با دربار شاهنشاهی نگرفت."<sup>۱۱۹</sup>

نیروهای پلیس و ارتش مدتی به حالت آماده باش بودند اما در تهران عملیات مخالف با تظاهرات در اصل اقدام پلیس بود که سرهنگ عبدالله وثیق، رئیس پلیس تهران، عهده‌دار آن بود. عبدالله وثیق، به دلیل نقشی که در رخداد های سال ۱۳۴۲ داشت به فرمان خمینی در سال ۱۳۵۷ تیرباران شد.<sup>۱۲۰</sup> نه تیمسار نصیری و نه تیمسار اویسی کار چشمگیری نکردند، هر چند نقش خود را بازی و

۱۱۹. مصاحبه با کامبیز آتابای، نیویورک، ۵ فوریه، ۲۰۰۱.

۱۲۰. بنیاد مطالعات ایران، تاریخ شفاهی، مصاحبه با تیمسار محسن هاشمی نژاد، مصاحبه‌گران ماروین زونیس و سید ولی رضا نصر، واشنگتن دی.سی.، مارس ۱۹۸۲ و آوریل ۱۹۸۹. ص. ۴۸.

## ۴۳۶ زندگی وزمانه شاه

فرمان‌ها را اجرا کردند. ولی واقعیت این بود که در سال ۱۳۴۲ اکثر مردم، از جمله کارگران و روستاییان، هوادار شاه بودند. او مسیری را در پیش گرفته بود که امیدهای زیادی را در دل‌ها می‌پروراند.

